

افغان مینى مارکیت عرضه ککنده انواع مواد خوراکه وطنی

یگانه مغازهٔ افغانی درمنطقهٔ واشنگتن بزرگ که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازهٔ وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازهٔ مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبت تقدیم میکند ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با **Western Union** 6566 Backlick Rd.Springfield, VA 22150 Tel:703-644-0186 Celf:703-499-3313

پدرام: خط دیورند سرحد رسمی بین افغانستان و پاکستان است

اول اپریل/کابل- صدای امریکا: عبداللطیف پدرام، رئیس حزب کنگرهٔ ملی افغانستان و عضو مجلس شورا می‌گوید حزب کنگرهٔ ملی، خط دیورندرا به عنوان مرز رسمی میان افغانستان و پاکستان می‌شناسد. آقای پدرام که امروز شنبه، میان اعضای حزب کنگرهٔ ملی، سخنرانی می‌کرد، گفت باید همهٔ اقوام ساکن در افغانستان بسیج شوند و راه‌های رسیدن به ثبات را بیابند. بار دیگر اعلام می‌کنم، این مرز، مرز رسمی است. افغانستان و پاکستان باید یکدیگر را احترام بگذارند، مرز خود را احترام بگذارند، در امور داخلی یکدیگر دخالت نکنند. از کشورهای که به هربانه، دلیل و هدفی به افغانستان آمده اند و از سازمان ملل متحد، خواهش ما اینست که این معضل را تمام کنند.به گفته پدرام، افغانستان توانایی بدست آوردن مناطق آن‌سوی خط دیورند را ندارد و حل این مسأله باعث صلح در افغانستان خواهد شد.

اماچاویداحمد وفا، سخنگوی وزارت امور سرحدات و قبایل افغانستان، در صحبت با صدای امریکا، گفت این گونه اظهارات، نظریات شخصی است و دراین موردباید شهروندان افغانستان، تصمیم بگیرند. وفا افزود : خط فرضی دیورند به زور و جبر، یک ملت بزرگ را به دوقسمت تقسیم کرده است. این خط بر خانه‌های آنان، بر جماعت‌های آنان و بر حجرات آنان آمده است، که هیچ وقتی نه در گذشته و نه اکنون، ملت بزرگ افغانستان و دولت‌های افغانستان آنرا به رسمیت شناخته است. این خط در گذشته هم برای همه گی قابل قبول نبود و اکنون هم برای همه قابل قبول نیست. در مورد خط فرضی دیورند ملت بزرگ افغانستان فیصله می‌کنند. این موضوع به یک یا دوفرد ارتباط ندارد و نه با سخنان آنان به رسمیت شناخته می‌شود. افغانستان اکنون با مشکلات مواجهه است؛ اما در آینده فرصت رسیدگی به همهٔ این موضوعات را پیدا خواهد کرد.

ازسوی دیگر، برخی از اعضای ولسی جرگه، کسانی را که خط دیورند را بعنوان مرزرسمی می‌شناسند، به معامله‌گری متهم می‌کنند. نذیر احدزی، معاون دوم ولسی جرگه، امروز شنبه، در مورد به رسمیت شناختن خط دیورند، گفت : این ملکیت ملت است. هیچ فرد این حق را ندارد که در مورد این موضوعات صحبت کند. حتی حق صحبت را ندارند. این حق شورای ملی یا ملت است. تا که لویهٔ جرگه افغانستان برگزار نشده است و تمام ملت افغانستان در آن حضور نداشته باشند، به این گونه اظهارات فکر نکنید و قابل تشویش هم نیست.

در سال ۱۸۹۳میلادی، خط دیورند به عنوان مرز میان افغانستان و هند بریتانوی مطرح شد. پس از آن درسال ۱۹۴۷زمانی که پاکستان به حیث کشور مستقل ایجاد شد، خط دیورند به حیث سرحد میان دو طرف باقی ماند و دوسال پس از ایجاد پاکستان، افغانستان با برگزاری لویهٔ جرگه خط مرزی دیورند را بی اعتبار اعلام کرد. اما پاکستان همواره خط دیورند را مرزشناخته شده بین افغانستان وپاکستان دانسته وگفته است که ادعا بالای خط دیورند بی اساس است وبحث روی این مسأله اصلاً مطرح نیست.

والی لغمان : گلبدینی ها باحکومت میجنگند

اول اپریل/ لغمان- صدای امریکا: عبدالجبار نعیمی والی لغمان گفت افراد مسلح گلبدین در بعضی از ساحات لغمان در صفوف طالبان بادولت میجنگند. او گفت گلبدین اکنون با حکومت توافقنامه صلح امضا کرده وافراد وابسته به این گروه باید از جنگ دست کشیده و خود را از طالبان جدا سازند.

در واکنش به این اظهارات نعیمی، محمد امین کریم، یک مقام حزب گلبدین گفت برخی از قوماندانان پیشین حزب در کنار طالبان با حکومت میجنگیدند ولی اکنون تلاش برای برگشت آنان زیر توافق صلح این حزب جریان دارد. با آنهم کریم گفت که پس از امضای توافقنامهٔ صلح هیچ عضو این حزب نه در مقابل حکومت جنگیده و نه خواهد جنگید. والی لغمان میگویدعده از اعضای خانواده های کارمندان دولت نیزدر لغمان در صفوف طالبان در برابر دولت میجنگند که در این مورد تحقیقات جدی را آغاز کرده اند تا این تعداد افراد مشخص شوند.رفیع الله مموزی رئیس شورای ولایتی لغمان نیزاین خبر را تأیید کرد:اعضای خانواده های مامورین دولتی هم هستند و اگر دولت مرکزی بیاید وهمکاری بخواهد ما به آنها اسناد نیز ارایه میکنیم.

ولایت لغمان در این اواخر شاهد نارامیهای بیشتری بوده ومقامات میگویند از یک ماه قبل صدها طالب مسلح از ولایات ننگرهار، کتر ونورستان در ولایت لغمان تجمع کرده و از چندین استقامت بالای شهر مهترلام هجوم آوردند وبرای یک شب ودو روز این شهر را در محاصره قرار داده بودند.

امید

در امریکانه

\$1.50

شمارهٔ چهاردهم /سال بیست وپنجم / ۱۵ حمل ۱۳۹۶ / ۴ اپریل ۲۰۱۷ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۳۱

مژده به دانش آموختگان لیسهٔ عالی رابعهٔ بلخی

کتاب «خاطرات یکتعداد استادان وشاگردان لیسهٔ رابعهٔ بلخی»انتشاریافت. این کتاب حاوی شرح حال وخاطره های دوران شاگردی بخشی ازشاگردان، وخاطرات چندتن ازاستادان بوده ومانند یک کتلاک عکس های فردی وجمعی وخانوادگی آنان می باشد.

خانم ماری خلیلی ناصری، گردآورنده وناشراین اثرجالب، خواندنی ودیدنی، ومحمدقوی کوشان مهتتم آن می باشد.علاقمندان می توانند کتاب را از آدرس هفته نامهٔ امید به دست بیاورند.

اروپا توافقنامه صلح غنی و گلبدین را تمویل می کند

۲ اپریل- بروکسل / صدای امریکا: اتحادیهٔ اروپا برای پیشنهادتمویل ملیون هادالارمیکایی جهت حمایت از توافقنامهٔ صلح میان حکومت افغانستان وحزب گلبدین آمادگی میگیرد. فرانز مایکل میلیبن، نمایندهٔ ارشد اتحادیهٔ اروپا درامور افغانستان گفت آن اتحادیهٔ پیشنهاد حکومت افغانستان راقبل از آن بازنگری وبررسی میکند که برمقداریول کمکی برای عملی ساختن توافقنامهٔ صلح با حزب گلبدین تصمیم بگیرد.

وال استریت ژورنال گزارش میدهدکه اتحادیهٔ اروپا با این اقدام امیدوار است سایر جنگجویان رادر آن کشورجنگ زده به پیمان مشابهی تشویق کند. این روزنامه براساس یادداشت‌های کنفرانس اخیردپلماتیک روی این موضوع گزارش میدهد که تعهد ابتدایی اتحادیهٔ اروپادر این روند بین ۲ تا ۵ ملیون دالراست. تاکنون مشخص نیست که از این پول در کدام عرصه استفاده خواهد شد. اما آقای میلیبن می گوید «حزب گلبدین هیچگونه کنترولی بر این پول نخواهد داشت.»

نام گلبدین درماه فیروری، به درخواست حکومت افغانستان از فهرست تحریم های شورای امنیت ملل متحدحذف شد، این اقدام شورای امنیت راه را برای تمویل کنندگان بین المللی هموارساخت تادر راستای عملی ساختن این توافقنامهٔ صلح حکومت افغانستان با حزب اسلامی، کمک کند.

کریم امین، رئیس هیات مذاکره کنندهٔ گلبدین با غنی گفت حزب از هرکشوریکه در راستای صلح افغانستان کمک کند، استقبال می کند. «حزب از هیچ جناحی خواهان کمک مالی نشده اما ازهرکشوریکه در عرصهٔ تأمین صلح در افغانستان همکاری می کند، استقبال می نماید.» یک بندتوافقنامهٔ صلح با حزب گلبدین شامل فراهم آوری امتیاز به گلبدین و اعضای آن گروه می باشد. این توافقنامه همچنان خواهان یک کمسیون مشترک است تا سایر بندهای توافقنامه را که جامعهٔ بین المللی ممکن در آن سهیم شوند ، عملی سازد.

تطبیق این توافقنامه باموانع و مشکلات مواجه می باشد که شامل چگونگی برطرف کردن تحریم ها علیه گلبدین و ادغام مجدد جنگجویان آن گروه و خانواده هایشان در جامعه می باشد.

ایالات متحده تاهنوزهم گلبدین را «یک دهشت افکن جهانی» میشناسد و واشنگتن گروه تحت قیادت وی را یک سازمان دهشت افگنی خارجی شناسایی کرده است.

امین گفت حزبش بصورت مستقیم از هیچ جناحی تقاضای مشخصی برای رفع تعزیرات نکرده اما این اقدام یکی ازبندهای توافقنامهٔ صلح با حکومت افغانستان است و مربوط به حزب نمی شود.اوگفت : اما درتوافقنامهٔ صلح به صورت واضح و آشکار نوشته شده که برداشته شدن هرگونه تعزیرات ازحزب گلبدین مکلفیت جمهوری اسلامی افغانستان است و از تلاشهای حکومت طبیعتاً حمایت خواهیم کرد. نامبرده تاکید کرد که باتطبیق بند های توافقنامهٔ صلح حزب با حکومت ، به زودی گلبدین در یکی از شهر های افغانستان ظاهر خواهد شد. وال استریت ژورنال گزارش می دهد که مقامات افغانستان امیدوار اند ایالات متحده نیز جهت حمایت از توافقنامهٔ صلح در وجوه مالی سهیم شوند. اما یک مقام وزارت خارجهٔ ایالات متحده گفت که انتظار داشتن از تمویل این معامله توسط امریکا«نادرست» است. آن مقام گفت وزارت خارجه هیچگونه درخواستی مبنی برحذف نام گلبدین و یا گروه وی از فهرست گروه دهشت افکنان آن وزارت دریافت نکرده است.

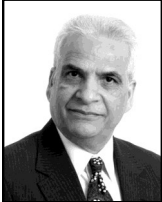
وال استریت ژورنال در گزارش روز شنبهٔ خود به نقل ازمنتقدین توافقنامهٔ صلح مینگارد که فراهم آوری امتیازات به گلبدین وگروه وی سایرین را تشویق میکند تا به امید اینکه در آینده بخشیده خواهند شد، سلاح بردارند. نادرخان کنوازی، یک عضو پارلمان به وال استریت گفت با سرازیر شدن پول به جنگسالاران مانند گلبدین، ایالات متحده و اتحادیهٔ اروپایک فرهنگ مهیسی را ایجادمیکند که پیامدهای وخیمی خواهدداشت، او افزود: «فردای بیشتری راتشویق میکند تا با استفاده از خشونت به ثروت دست یافته و هیچگونه پاسخدهی در قبال آن وجود نخواهد داشت.»

حزب گلبدین در گذشته صدهاحمله راعلیه افغان ها و نیرو های ایتلاف به رهبری ایالات متحده انجام داده است.یکی ازبذترین آن ، رویدادی در نزدیکی کابل بود که به کشته شدن ۱۰ سرباز فرانسوی در ۲۰۰۸ انجامید. اما کارشناسان به این باور اند که از قدرت و نیرومندی حزب گلبدین در سال های اخیر کاسته شده است.

شمارهٔ ۱۰۳۱

بیمه استیت فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR, STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
 8704 Sudley Road
 Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری

خانه، موتر، صحت



سکرمتنو – کالیفرنیا

به امید روز رستاخیر ملی !

روایاتی موجوداست که ساکنان قلعهٔ الموت، جاییکه حسن صباح، رهبر فرقهٔ اسماعیلیه فرمانروایی میکرد، همه مقطوع النسل بودند. زیرا طبق قانون آنها برای اینکه فدایی مطلق شد، بایست فاقدتمام غرایز جنسی شد، آنوقت به آنهادستور داده میشد که کاری رابه انجام برسانند که هیچ نوع احساس نفسانی نتواند آنها را از کاریاز داردو یا کار را به تأخیر اندازد. گمان می رود که نهصدسال پس از حسن صباح، این عملیه بالای سیاستمداران امروز تکرار شده است !

تاریخ سیاسی چندقرن اخیر درمحدودهٔ جغرافیایی به نام افغانستان، شاهد زد وبندها، توطئه ها، قتل ها، درین امراء واربایان قدرت بوده است، ودست به قتل وجور وچپاول وغارت وخیانت زده اند. پسری برخاسته پدر راازمسند قدرت برانداخته ویرادری برای ایزین بردن برادر توطئه و تزویر کرده است .

دقرن اخیر باستقرار قدرت سیاسی یک قوم، سعی وتلاش به این بوده تا هرچه آنچه را که معرف قومیت خراسانی است، ایزین برده شود، تا اینکه همه سیادت یک قوم را بر خودمسلم بدانند. تعجب آورنیست که سرود یک قوم، اقوام دیگر را وسوسه میکند تاهمه بیاخیزند و کالاهای دراز و گشاد ورنگارنگ بر تن دختران وزنان خود بیوشانند. سوختاندن کنایهاو فروریختن تندیس هاو کتیبه ها در راستای تأمین مطلق قومی بوده است.

اگریونانیان و رومیان واعراب وعثمائی ها، امپراتوریهای بزرگ رادر تاریخ ثبت کرده اند، لاقل در آبادی وشکوفایی سرزمین های تحت سلطهٔ شان یادگارهایی از مدنیت و آبادی وفرهنگ بجای گذاشته اند.

اگرچند انبیهٔ تاریخی مانندمسجدجامع هرات، مزارمولاناغلی درمزار شریف، دروازهٔ بست را ازصفحات تاریخ جدا نایم، دیگر چیزی نیست تامعرف یک کشور آزاد، دارای حکومت چندصدسالهٔ درانی، سدوزایی، محمدزایی، کرزایی و احمدزایی باشد ! درحالیکه در کشور های همسایه مردم در صلح وآرامش و آسایش وامنیت کامل بسر میبرند، سرزمین خراسان دستخوش نارامی ودربدری و جنگ ووحشت دایمی است، ومشتی بی دانش ویی فرهنگ، در آن حکمرانوی دارند، وبرای استقرار سلطهٔ منحوس خود به هرزبونی وتسلیم طلی به بیگانگان تن در داده اند. اگر فرومایگان بی فرهنگ، هنوزپس از چندصدسال، راه ورسم انسانیت رانیا موخته اند وبه قتل وجنایت میپردازند، وواژه های عدل و انصاف در فرهنگ آنهاجای نیافته است، آلهایی که خود را وارث فرهنگ چند هزار ساله میخوانند، چه شهادتی، چه غیرتی وجه جراتی انجام داده اند؟ گویاخصیه های آنها برداشته شده، مقطوع النسل شده اند وهمه آثارمردی آنها زایل شده است !؟

مگر این فرزنانگان از فرومایگان بدتر عمل نکرده اند؟ یکی خودرابندهٔ الله میخواند ولی بندهٔ بنده میشود وهمه وقار وحیثیت وشرافت خود را دریای خو کان میریزد ! دیگری خود را مدافع قانون میشمارد، اما در برابر همهٔ بی قانونی ها، زبانش از تکلم باز میماند وخاموش میباشد و ساکت ! و آندیگر خود را فرمان و امر الله خطاب می کند، مگر چه زود تسلیم طلسم قدرت وثروت میشود، وفراموش مینماید همه چیز را، وبر سر همه خط سبز وسرخ خط بطلان میکشد ! دیگری خود را عطیه وتحفهٔ پیامبر میدانم اما بدیختانه پایش می لنگد، درجوار زیارت مولای متقیان، سلام های یزیدیان و این زیادها رابه مردم میرساند، وباران همسنگر و همکیش را یکسره فراموش مینماید !

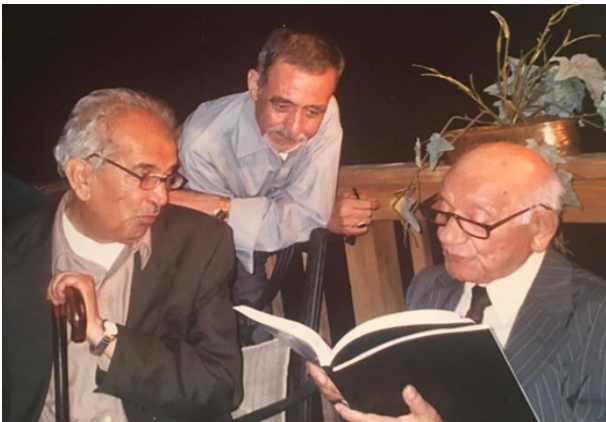
چطور میتوان باور کرد که ریشه هاهمه پخشکند، شاخ هاهمه بشکنند، شگوفه ها همه برپر شوند، وتنه های ستبر و قوی از یادهای بویناک و ضعیف بلرزد ؟ چطور می توان باور کرد که شیطان برفرزانگان فرمان براند ؟ چطور میتوان باور کرد که جهاد ومقاومت مقهور جباران شود و شیران در مقابل خفاشان زانو زنند؟ بل ! آری ! حقیقت همین است که هرروز باورهارابه ناباوری هاتبدیل میکند، قهرمانان طوق بردگی رابر گردن می نهند و بازهاوعقاب ها شکار واسیرقفس های سیم وزرمیشوند ! می گفتند غول هاوحشی اند، از مدنیت بیگانه اند وجنایتکارو تبهکار، سیاهدل وسیاه اندیش هستند. ما چنین می پنداشتیم، باور داشتیم وجنین انتظار داشتیم .

اما چه شد؟ چه شد که فریدون ها برپای ضحاکان بوسه میزنند؟ چه شد که رستم ها در چاه شغاد هامی افتند؟ چه شد که شغالان در نقش شیرها ظاهر می شوند ؟ چه شد؟ چه شد؟ چه شد؟ چه شد !!!!؟؟ چشم هاهمه کورشد، گوشها کرشد، پاها لنگ شد ودستها شکسته شد. تنها هرروز در مرداب کثافت غرق شده میرود.

مگر شهادت قهرمان ملی، شهادت استاد ربانی، شهادت قسیم فهیم و توطئه های دیگر همه فراموش شده که همه برآستان قدرت یک قوم سرفرود آورده اند !؟ کدام طلسمی جرأت وشجاعت وشهامت را از اینها گرفته است؟ چو کی ومقام ؟ دالر و کلدار وریال و روبل ؟ و یا همه نامرد شده اند ومقطوع النسل !؟ میگویند بخاطر مصالح علیای کشور، باید به سازهای فاشیستی رقصید ! کدام مصالح علیا ؟ کدام کشور؟ دیگر که کشوری وجود ندارد ! واگر بخاطر تاریخ، کدام تاریخ؟ واگر به خاطر زبان وادیات، کدام زبان و ادبیات ؟ و اگر بخاطر جهاد، کدام جهاد؟ واگر بخاطر مقاومت، کدام مقاومت؟ واگر بخاطرمیهن، کدام میهن؟ و اگر بخاطر نیاکان وپاکان، کدام نیاکان وپاکان؟ واگر بخاطر عزت وآبرو، کدام عزت وآبرو !؟

(دنباله در صفحهٔ هشتم)

استاد محمد یوسف سیمگر سپرنگبیلد، ورجینیا **نگاهی به پس منظر خانوادگی ملک الشعرا هاتف کابلی** او فرزند صدرالحکما میرزا محمد ابراهیم خان داعی می باشد.این مرد در فضل و ادب سرآمد روزگار و در طب یونانی حکیم بزرگی بود.استاد هاتف در ۱۲۹۸شمسی در گذر مسجد سفید شوربازار کابل به دنیا آمد.او از آغاز جوانی زیر نظر ملک الشعرا قاری تربیت علمی یافت و بعدها از جناب استاد یناب فن شاعری و ملنزمات آنرا فرا گرفت و ازاستادی مکتب حکام تا مقام دولتی حکومت اعلا را پیمود. این پست دولتی بعدا به ولایت ارتقا یافت. خانواده استاد هاتف از زمان تیمور شاه درانی تا دوران معاصر منحیث اطبای بزرگ افغانستان با اعزاز و اکرام زیسته اند. شجره نامه این خانواده علمی، ادبی و



حکمی را استاد ملک الشعرا یناب به زیبایی مخلد کرده است.
از راست :
شادروان استاد هاتف، سیمگرباختری، استاد واصف باختری
واپسین روزهای استاد هاتف :
آنرومثل روزهای گذشته تلفن کردم تازا احوال هاتف صاحب جویا شوم، خواهرم راضیه جان گوشی را برداشت و بعد از احوال پرسى گفت:
بابه در شفاخانه بستر است، این خبر سخت پریشانم کرد.
با عجله رخت سفربستم و راهی لوس آنجلس شدم.
وهاب جان سعید مرا مستقیما از میدان هوایی لوس آنجلس به شفاخانه برد.
تعدادی از دوستان و نوادگان استاد دورش ایستاده بودند، آهسته نزدیک شدم.
همین که چشم پلر به من افتاد، قطره اشکی از گوشه چشم مبارکش روی بالشت افتاد و با اشاره سر از من پذیرایی کرد.
ساعتی پایین پایش نشستم تا اشک هایم را از او پنهان کنم.
پاهای سردش را به تکرار بوسیدم، اشک راه گلو و سینه را بسته بود.
زیرا میدانستم که دروازه های امید بسته و پلر رفتنی است.
او با اشاره از من خواست تا کنارش بنشینم، پهلوش نشستم و دستان برز او مهرش را بوسیدم.
با حسرت به سویم میدید، گویی لحظه های جدایی فرا رسیده است.
با خود می اندیشیدم دیگر این گرما و محبت را از کسی نخواهم دید، دیگر از این نگاه های پر از عشق محروم خواهم ماند، دیگر گرمی این آغوش پر از عطوفت را درک نخواهم کرد، دیگر در اینجا کسی نیمباند که به راستی مرا فرزند گوید و من او را بابه جان خطاب کنم، ما به آخر خط رسیده بودیم.

آنچه تا حال نو شتم فضایل علمی و ادبی استاد هاتف بود ولی حق دارم تا چند کلمه درباره هاتفی نیز بگویم که به حق هاتف عشق، صفا، شرف، مروت و جوانمردی بود.
سه تن مرا در زندگی فرزند خوانده اند و من آنان را پلدر خطاب کرده ام.
پلدرم میرزا محمد یعقوب، اولین مشوق و معلم من در جهت آموزش، دوم استاد خلیل الله خلیلی که به فرمان او بیش از هفتاد بار گلستان شیخ سعدی را خوانده ام و دست پر عطوفتش در آن سالهای بی وطنی سایه سرم بود و بارها گفته بود(تو مثل مسعود پسرم هستی)، سومین پلر برای من هاتف صاحب بود که بوی خوش پلر را از وجود مبارکش استشمام میکردم و خدا گواه من است که پس از پلر و مادر، از هیچ کسی به اندازه استاد هاتف،مهربانی، لطف و بزرگواری ندیده ام.

و در اخیر سخنی از امام المورخین ابوالفضل بیهقی به عاریت می گیرم و با آن ادای دین میکنم.
بیهقی ضمن شرح مفصل از جوانمردی، شجاعت، پاسداری و نمک شناسی علی قریب (سپه سالار و حاجب بزرگ سلطان محمود) می نویسد:
لرد باز چون علی نیایلا و من سخن آن دیر دانا و بزرگ را پس از هزار سال به عاریت میگیرم و تکرار میکنم:
لرد باز چون هاتف کابلی نیایلا!

پ، ن؛ استاد هاتف به مناسبت شست ساله گی من قصیده بلند بالایی حاوی چهل و نه بیت سروده است که ایات پرانکنده من ارزش یک مصرع آن قصیده بزرگ را ندارد ولی چه کندی بی نوا همین دارد و وقت آن است که از سه تن فرزندان راستین استاد هاتف اعنی عمر جان هاتف، استادعبدالوهاب سعید و سید عبدالقادر جاهد ز شاعر) به نیکویی نام برم، زیرا آنان برادران من اند.

درو د بابده استاد نکنه دان هاتف
خدیو مصر سخن صدر شاعران هاتف
صریر خامه تو بال جبرئیل سخن
عروج شعر تو تا اوج بیکران هاتف
قصیده وغزل و قطعه و رباعی را
فراز عرش سخن برده بیگمان هاتف
به یک سرود تو گرجان ودل تثار کنم
درین معامله کی میکنم زبان هاتف
از اوستاد سخن قاری بزرگم نش
ترا به سینه بود گنج شایگان هاتف
به گلزمین سخن نخل پر شرقاری
شکوفه حضرت یناب وارغوان هاتف
سخنوری که درین عصر کس نداشت چو وی

به هفت نوع سخن دادشاعری دادی
چه رستمانه گذشتی زهفت خوان هاتف
عطای وصل بتانش دهیدای یاران
کزین لطیفه شود باز تو جوان هاتف
اگرزفتنه دجال ملک فضل تهیست
از آن بود که تویی آخر الزمان هاتف
(حضور خلوت انس است و دوستان جمع اند)

تنت به بو ته سوزان خود گداخته است
گرفته حضرت عشق از تو امتحان هاتف
بکن به یک دو سخن کام جان من شیرین
که زندگی شده چون جام شو کران هاتف
ز رشحه قلم ناتوان سرشکی چند
به پیشگاه تو آوردم ارمغان هاتف
این قصیده ضمن مقدمه ایکه بر دیوان حضرت ملک الشعرا نوشته ام چاپ شده است. /

سپرنگبیلد، ورجینیا

نگاهی به پس منظر خانوادگی ملک الشعرا هاتف کابلی

او فرزند صدرالحکما میرزا محمد ابراهیم خان داعی می باشد.این مرد در فضل و ادب سرآمد روزگار و در طب یونانی حکیم بزرگی بود.استاد هاتف در ۱۲۹۸شمسی در گذر مسجد سفید شوربازار کابل به دنیا آمد.او از آغاز جوانی زیر نظر ملک الشعرا قاری تربیت علمی یافت و بعدها از جناب استاد یناب فن شاعری و ملنزمات آنرا فرا گرفت و ازاستادی مکتب حکام تا مقام دولتی حکومت اعلا را پیمود. این پست دولتی بعدا به ولایت ارتقا یافت.

خانواده استاد هاتف از زمان تیمور شاه درانی تا دوران معاصر منحیث اطبای بزرگ افغانستان با اعزاز و اکرام زیسته اند. شجره نامه این خانواده علمی، ادبی و

نصیراحمد رازی

سدنی، آستراليا

داستان های همسو با تصوف (۲۴)

ویژگی تصوف خراسانی : یکی ازخصوصیات بارزاین تصوف اختلاف میان صوفیان نیست، بلکه تفاوت درانواع آن است، به قول مولوی :
گر ز بغداد و هری یا از ری اند
بی مزاج آب و گل نسل وی اند
شاخ گل هرجا که میروید گل است
خم می هرجا که میجوشد مل است
اگر بطور کلی تصوف رامکتبی فرض کنیم که براصل (وحدت وجود) استوار است، این تعریف دربرگیرندهٔ طریقت (کابالای) یهود، (گنوستیک) مسیحی، افلاطونیان جدید، مانویان، هندویسم متأخر، بودیسم، تائویسم و تصوف اسلامی خواهد بود.
باآنکه همه مکاتب فوق دراصل وحدت وجود باهم اشتراک دارند، ولی هریک دارای ویژگیهای خاصی نیزهستند.
تصوف خراسانی پخاطربرخور داری ازتعالیم اسلام ازدیگرمکاتب متمایز است، وبامکتبهای دیگراسلامی همگروه میباشد.
باید دیدصفت مشخصهٔ که بالحاق کلمهٔ خراسان به تصوف، آنرا ازانواع دیگر ممتاز میگرداند، چیست .

انواع تصوف اسلامی:
مرحوم علامه سعیدنقیسی تصوف اسلامی رابه سه بخش تقسیم کرده است:
۱-تصوف خراسانی،
۲- تصوف عراقی وجزیره،
۳- تصوف مغرب، مصر، سوریه، اسپانیه وافریقا.
استادنقیسی به این باوراست که تصوف خراسانی دارای سه ویژگی است، که آنرا ازدو نوع دیگر جدامیسازد.
الف : تصوف خراسانی کاملاجنبهٔ طریقت داشته وباشریعت پیوند ندارد.
ب: سماع از جنبه های خاص تصوف خراسانی است، زیرا که ازیکسو در آثارصوفیهٔ عراق و جزیره ذکری از آن نیست، وازسوی دیگر درتصوف مغرب نه تنها آنرا روا ندانسته اند، بلکه به حرام بودن آن نیزحکم داده اند.
پ: مسلک جوانمردی، با برخورداری ازافکار مانویان، محصول تصوف خراسانی است.
منظور مرحوم نقیسی ازاینکه تصوف ایرانی درابتدا برطریقت متکی بوده، بایستی احتمالا اشاره به روش ملائطیهٔ خراسان درقرن سوم هجری است، که تظاهر به حدود و ظواهر شریعت را، خلاف اخلاص درعمل می دیدند.
ابوحفص حداد، ازبانیان ملائطیه، چنان دراین عمل اهتمام میورزید که او راهتمم به زندقہ کردند.
خصوصیتی که تصوف خراسان، قرن سوم و چهارم هجری، آنرا ازنوع عراقی آن ممتاز میکرده است. اخلاص در عمل یامعاملت نیکوست معاملت، گویای ارتباط بامردم وصفت نیکویی نشانهٔ خدمت بی توقع به مخلوق است، که درشعار آرمانی جوانمردان تبلور یافته است.
این تسامح و تساهل تصوف نسبت به اعتقادات ودین در ارزیابی داکتر زرینکوب نیزدیده میشود، آنچه در تصوف خراسانی روشن است، روشن قلب است که آنرا کعبهٔ دل خوانند.

کعبهٔ دل مسکن شیطان مکن
پاک کن این کعبه که جای خداست
... بدان که خدای تعالی درظاهر کعبهٔ بنا کرده که او ازسنگ و گل است، و درباطن کعبهٔ ساخته که ازجان ودل است.
آن کعبه، ساختهٔ ابراهیم خلیل است، واین کعبه بنا کردهٔ رب جلیل است.
آن کعبه منظور نظرمؤمنان است واین کعبه نظرگاه خداوندرحمان است.
آن کعبهٔ حجازاست واین کعبهٔ رازاست.
آن کعبهٔ انصاف خلایق است و این کعبهٔ عطای حضرت خالق است.
آنجا چاه زمزم است واینجا آه دمدام...
آنجا مروه وعرفات است واینجا محل نورذات.
حضرت محمد مصطفی (ص) آن کعبه را ازبتان پاک کرد، تواین کعبه را از اصنام هوی و هوس پاک گردان .

درواه خدا دو کعبه آمدحاصل
یک کعبهٔ صورت است ویک کعبهٔ دل
تا بتوانی زیارت دل ها کن
کافزون ز هزار کعبه باشد یک دل
ای عزیز! دنیا نه جای آسایش است، بلکه محل آزمایش است.
یکی راهمت بهشت و یکی رادولت دوست، ای من فدای آنکه همش همه اوست.
طالب دنیا رنجور است وطالب عقبی مزدور و طالب مولی مسرور!

دنیا طلبا تو درجهان رنجوری
عقبی طلبا تو از حقیقت دوری
مولی طلبا که داغ مولی داری
اندر دوجهان مظفر و منصور ی
حکایت:
روایت کنند که ملک الموت روزی پیش سلیمان داؤودشد علیهماالسلام، و مردی پیش وی نشسته بود، چندبارتیز دروی نگر یست و بیرون شد.
گفت یا رسول الله این مرد که بود که چنین تیز درمن نگر یست؟
گفت ملک الموت بود !
گفت ترسم که مراخواهد برد، مرا ازدست وی برهان، بفرمای تا مرادر ناحیت هندوستان بر ند تا باشد که مرا باز نیابد.
سلیمان علیه السلام باد را بفرمود تاویرا به هندوستان برد.
چون ساعتی بود، ملک الموت درپیش سلیمان شد.
سلیمان (ع) گفت چه سبب بود که تیز در آن مردنگریستی؟
گفت عجب می داشتم که حق تعالی مرافرموده بود که جاه ویرابر دار به هندوستان، ووی ازهندو ستان دوربود، تعجب میکردم که این حال چگونه خواهد بود؟ چون ازپیش تو برفتم، به هندوستان شدم، وبرا در آنجا یافتم، جان وی برداشتم... (نصیحه الملوک)

شناختن دنیا : مثل اهل دنیا، درمشغولی ایشان به کاردنیا وفراموش کردن آخرت، چون مثل قومی است که در کشتی باشندوبه جزیرهٔ رسیدند، برای قضای حاجت و طهارت بیرون آمدند، و کشتیانی منادی کرد که:(هیچکس مباد که روزگار بسیار برد، وجز به طهارت مشغول شود که کشتی به تعجیل خواهدرفت.) پس ایشان در آن جزیره پراکنده شدند.

گروهی که عاقلتر بودند، سبک طهارت کردند و باز آمدند.
کشتی فارغ یافتند، جاییکه خوشتر وموافقتر بود بگرفتند، و گروهی دیگر درعجایب آن جزیره عجب بماندند وبه نظاره باز ایستادند ودر آن شکوفه هاو مرغان خوش آواز وسنگریزه های منقش و ملون نگر یستند.
چون باز آمدند در کشتی هیچ جای فراخ نیافتند، جای تنگ و تاریک بنشستند و رنج آن می کشیدند.
گروهی دیگر نظارهٔ اختصار نکردند، بکه آن سنگریزه های غریب ونیکوتر چیدند وباخود بیاوردند، ودر کشتی جای آن نیافتند، جای تنگ بنشستند وبارهای آن سنگریزه هابر گردن نهادند، و چون یک دو روزبر آمد، آن رنگهای نیکو بگردید و تاریک شد وبوی های ناخوش از آن آمدن گرفت، جای نیافتند که بیندازند، پشیمانی خوردند وبار و رنج آن بر گردن میکشیدند، و گروهی دیگر درعجایب آن جزیره متحیر شدند تااز کشتی دورافتادند و کشتی برفت.
ومنادیان نشنیدندو درجزیره می بودند تابعضی هلاک شدند از گرسنگی وبعضی را سیاع هلاک کرد.
آن گروه اول مثل مؤمنان پرهیز کاراست، و گروه باز پسین مثل کافران که خود و خدای را عر وجل و آخرت رافراموش کردند وهمگی خود را به دنیا دادند که (استحبوا الحیوه الدنیا علی الاخره)، و آن دو گروه میانین مثل عاصیان است که اصل ایمان نگاه داشتند ولیکن دست ازدنیا بنداشتند.
گروهی بادرویشی تمتع کردند و گروهی باتمتع، نعمت بسیار جمع کردند تا گرانبار شدند. (کیمیای سعادت)

محمد طاها کوشان

فریمونت – کالیفورنیا

اندرز بیدل

بیدل (روح) صاحب اندیشه و فیلسوف پیشگام، شاعر، ادیب، سیاستدان و پند و اندرز دهنده نازک خیالی که با اشاره و کنایه یا در بین لفاظه و بعضا رک راست گوی دیروز – امروز و فردای جامعه است.

هستند بسیاری از خودنماهای سخور که در دل و دماغ اندیشه های دیگر دارند و در کردار خود راه دیگر می پیمایند. چنین آدمک ها با نیرنگ زبان خود را بدل مردم جامعه نزدیک می سازندو حتا برای بدست آوردن چوکی از دشمن خود و خدا و مردم خودباری می طلبند تا به بسندهای جاه و جلال قدرت تکیه زنند؛ همینکه محکم نشستند آنگاه آن اندیشه های رذیلا نه کبر و کین خویش را بکار می گیرند و ظلم و ستم بی انتها را به گفته ای مولانای بلخ، به بهانه های رنگین و ترانه های شیرین؛ دستور کار خویش می سازند.

پند و اندرز و گفتار کسی به گوش دل آدم جا میکند که از کبر و کین و هوای نفس چور و چپاول، دروغ، سخن چینی، بد گویی و تهمت زدن و و و بیرهزد و همیشه راست گفتار، راستگودار و راست اندیش باشد. همیشه از کثر اندیشی و فریبکاری، چال و نیرنگبازی دوری نماید. همیشه ساده باشد و از دبدبه و خود آراییی و خود نمایی بیرهزد تا چهره اقبال خود را خراش ندهند.

سرت ار پچرخ ساید نخوری قریب عزت

که همان کف غباری، به هوارسیده باشی

کسی دارای جاه و مقام در نزد مردم می باشد که در کمال دانایی و فرهیختگی زندگی ساده و بی آلاش و نفس شکسته داشته و خداوند یگانه و بی همتای مهربان و بخشنده را سخت دوست داشته و از گناه کردن سخت بترسد و بیرهزد و نیز حیا و شرم داشته باشد.در خواست مهر و بخشش خداوند آنگاهی پذیرفته می شود که:

شبنم وصال گل طلیی، آب شد ز شرم

ازهر که هرچه می طلیی، اینچنین طلب

این غزل حضرت ابوالمعانی بیدل رحمهٔ الله علیه را باهم میخوانیم و دل و دماغ خود را تازه می کنیم:

فیض حلاوت ازدل بی کبر و کین طلب

زنبور را ز خانه بر آ، انگبین طلب

بی پرده است حسن غنا در لباس فقر

دست رسا ز کونهی آستین طلب

دل جمع کن زبام ودر عاقبت فسون

آسودگی زخانه بدوشان، زین طلب

پشمنه پوش رویه فسر دن سرای شیخ!

فصل شتا محافظت از پوستین طلب

دست طلب بهره چه رسد مفت عجز گیر

دور است آسمان، تومراد از زمین طلب

گلهای این چمن همه درزیر پای توست

ای غافل از ادب، نگه شرمگین طلب

زین جلوه ها که در نظرت صف کشیده اند

آینه داری نقس واپسین طلب

عمر از تلاش، بادبه کف چون نفس گذشت

چیزی نیافت کس که بیزد به این طلب

دل درخور شکست به اقیم انس تاخت

چینی همان به جادهٔ مو رفت چین طلب

شبنم وصال گل طلیید، آب شد ز شرم

از هر که هر چه می طلیی، اینچنین طلب

این آستان هوسکدهٔ عرض ناز نیست

شاید به سجدهای بخرندت، جبین طلب

بیدل، خراش چهرهٔ اقبال شهرت است

عبرت ز کارخانهٔ نقش نگین طلب

از بزرگان فرهیختهٔ دانشمند درخواست می کنم که شرح پهلوهای دیگری از این غزل را که می دانند برای راهنمایی و آموزش من و دبگران با مهر و بخشش خویش ارزانی بدارند. /

دنباله ازستون ۲-داستان – گریه سنگ : ... درحکایت بیارند که پیغامبری از پیغامبران خدا به صحرایی برگذشت، سنگی رادیده که درنهاد خود کوچک بود و آبی عظیم ازوی میرفت بیش از حد و اندازهٔ آن سنگ. پیغامبرایستاد ودر آن تعجب میکرد که تاجه حالست آن سنگ راوجه آبست که ازوی روانست. رب العزهٔ آن سنگ را با وی درسخن آوردتا گفت: ای پیغامبر حق! این آب که تومی بینی گریستن منست که از روز باز که به من رسید از کلام رب العزه که (وقود هالناس والحجاره) که دوزخ رابه سنگ گرم کنند، من ازحسرت وترس میگیرم.

پیغامبر گفت: (بار خدایا وی را از آتش ایمن گردان)، وحی آمده وی که او را ایمن کردم از آتش. پیغامبر برفت. پس ازروزی دیگری باز آمد و آن سنگ رادیده که همچنان می گریست و آب از وی روان. هم در آن تعجب بماند تا رب العزه دیگرباره آن سنگ رابه سخن آورد، گفت: ای پیغامبر خدا چه تعجب کنی به این گریستن من؟ الله تعالی مرا ایمن کرد از آتش، اما گریستن اول ازحسرت و اندوه بود، واین گریستن از شادی و شکر. (کشف الاسرار) ./ (دنباله دارد)

جنجال غرس نهال ... (دنباله ازصفحهٔ هشتم)

یک نفر از طلبای کرام که خودش را برای تداوی زخم معده به اردوی ملی تسلیم نموده است، مشکل خود را چنین بیان نمود:
«والله من نمی فهمم بقیه مجاهدین طالبان چه گونه نهال غرس می کنند. من که غرس می کنم، یک چیز دیگر غرس می شود. دو دفعه غرس کردم لویا غرس شد، یک دفعه نخود، یک دفعه یک مواد دیگر بود. در سه روز گذشته دوازده لباس تبدیل کردم. خاتمم گفت که دیگر غرس نکن، تو آفتدر مردنیستی که نهال غرس بتوانی، اما چه کار میکردم؟ فرمان ملاصاحب بود. رفتم بر یک نهال نشستم که غرس کنم. فکر کردم این رقمش آسان است. شب که آمدم، لرزه تب گرفت. امروز پیش داکتر رفتم، گفت غرسات اشتباه بوده و معده خود را زخمی کرده‌ای. در قریه داکتر مسلکی نبود. آمدم به نیروهای اردوی ملی تسلیم شدم که مرا تداوی کند. خوب مردم است، ولا. فقط به غرس کردن من خنده میکنند. زنده باد هموطن خود آدم. اگر خنده می کند بازهم دلسوزی دارد.»
«(نقل ازروزنامهٔ ۸ صبح کابل، ۱۱حوت۱۳۹۵)



عنوان کتاب : تعصب ویرانگر تمدن ها

نویسنده : نسیمه المطوع مترجم : فضل الرحمن فاضل
کنایی را که به ششامعرفی میکنم، باعنوان فوق توسط یک نویسندهٔ معروف و متبحر مصری (نسبیه المطوع) به عربی نوشته شده ونویسندهٔ و مترجم فرزانه آقای فضل الرحمن فاضل، سفیرافغانستان درقاهره متن اثر رابا فارسی شیوا ازطرف بخش فرهنگی سفارت افغانستان بیچاپ رساند، که چندی قبل ازدست دوست نهایت عزیزم داکترعنایت الله شهرانی به دستم رسیده است .

خوانندگان گرامی به این واقعیت همه مستشعرخواهندبود که رویداد های رقتبار ووقایع خونباری که درهمین برخهٔ تاریخ درنقاط مختلف جهان صورت میگیرد، باتمام معنی باعنوان این اثر«تعصب ویرانگر تمدن هاست»همنوا میباشد. تعصب زمانی ویرانها وتباهی هارادریک اجتماع مدنی ودرمیان انسانهای خیراندیش وصلحخواه واردمیکند که دستهٔ ازمعتصین کوردل وفاقد عطوفت وکرامت انسانی، درخدمت مخربین وعناصربدخواه وآدمکشان وزمین سوزان بی مروت فرارمی گیرند واسلحهٔ قتل بدست می آورند.

ماهمین حالا این فاجعهٔ انسانی رادرکنعداد ممالک مصیبت رسیده چون افغانستان،سوریه وعراق درسانه های خبری باچشم سرمشاهده میکنیم.نویسندهٔ چیره دست وپر تجربه نسیمه المطوع که سمت استادی داشته وآثار ارزشمند دیگر درهمین راستا نگاشته، ودربسا کشورهای عربی کنفرانسهاسمینارهای روشنگری منعقدساخته، ویحیث یک چهرهٔ آشنا وفرزانه درنشرات تلویزیونی همین کشورها پدیدارمیشود، درمقدمهٔ کتاب خودنوشته، که فشردهٔ آنرا به شما تقدیم می کنم:

«مسلمان عادٰی که نمازهای فرض پنجگانه اش راروزانه ادامیکند، در هرکمت نماز، این فرمودهٔ الله تبارک وتعالی رامیخواند: اهدناالصراط المستقیم ه الفاتحه: ما رابه راه راست هدایت کن... اوباکفتن مارابه راه راست هدایت کن، درحقیقت هدف بنیادینی رابرای کامیابی دردنیا وبدست آوردن هدفش درزندگی راییان میدارد، زیرابدون استقامت و سیر درراه مستقیم، پیروزی در دارین امکان ناپذیر است. استقامت، وسطیت معنی میدهد وتوازن را افاده میکندوبدون استقامت در اندیشه، وجدان وضمیر وروش وسلوک، گامزن راه زندگی، داخل روبرویمیگردد که پیآمدآن، فروافتادن دردامن دوپدیدهٔ افراط یاتفریط، محتمل به نظر میآید، دو پدیدهٔ که نیروهاوتلاشها رانابودمیکندومی میراند، حتی تصامیم واهداف ثمربخش هم به زهرهای زبان رسان تحول میبیزدردرهمچو وضع ناخوشآیند، نادانی و عدم توازن درصورتصامیم مبتنی برخردصددرشتین شده وشخص دربرابرقضای دنیایی و موضوعات فکری دراین گستردهٔ خاکی، دشواریهایی روبرومیشود.

انسان خردمند و زیرک همان کسی است که درک کرده دین حق، همانا دین استقامت ودین وسطیت واعتدال ودین تولید در کشور تن و درهستی است. مؤلف راجع به تعصب واتواع آن معلومات وتشریحات ذیل رارائه میدهد:
۱- تعصب قبیلولی: تعصب قبیلولی، همان دلباختگی بیدریغ واحمقانهٔ به قبیله است، که پیامبر(ص) از آن به «گندیده»تعبیر کرده است، زیرا همچو تعصب، بنیاد یطرفی فکری راویران وتوان برعادت وداد رادر قضاوت فکری نابود میکند. بلکه برتصمیم مبتنی برخرد، تسلط پیدا کرده، اورا وامیداردتا ازخواهشات قبیله ومصلحتهای ویژهٔ آن پیروی کند، بدون اینکه انسان دیگر وروابط بشری مارامدنظرداشته باشند، و مسئولیت مان رادربرابر انسانهای که باما دراین کرهٔ خاکی زندگی میکنند، لحاظ دارد.

۲- تعصب قومی: تعصب قومی همان طرفداری سیاه وقبرگون قومی است، آنگونه سیاه وقبرگون که وای کشندهٔ انسان مؤمن وهمه کسانست که در اطراف او میزنند. این بیماری مهلک قومگرایی مردم رابه جایگاههای غیرواقعی نویدمیدهد ودنیا رابسیو ازمهم گسیختگی وستم میکشاند. هلتر نمونهٔ کامل همین گونه تعصب قومی درجهان ماست که کشورش رابه پرتگاه سقوط داد، باوجودیکه سرزمین مردمی رادراختیار داشت که تواناییها ووژگیهای داشتند و پیشرو یک تمدن کهنسال وباستانی بودند.همین گونه است غارتهایی که کشور ها، استوار برستمی که درطول تاریخ بریکدیگر روامیدارند که یکی ازعوامل بنیادین همین غارتها، تعصب قومی است ویامد منطقی آن، حملهٔ ویرانگر برهر آنچه عدالت درزمین است.

۳- تعصب فکری : انسان توسط اندیشهٔ دادگستر، راهیاب وسودبخشی که برای خودش واطرفیانش ثمره داشته باشد، مسایل را ارزیابی میکند باوجوداینکه این ارزیابی موردپذیرش منطق وعرف حاکم قراردادرد، اما درپهلوی آن میدانیم که درسا اوقات شخص به خصوصبتهای فردی و ملکیت انسان دیگراحترام نمی گذارد. پرورد گارمی فرماید: «لکم دینکم ولی دین» (حال که چنین است) آیین شمارای خودتان، وآیین من برای خودم ! باید میان این دودیده تمیز کرد، یکی احترام فکرو اندیشهٔ دیگران ومیان روش تماس مناسب برای بازنگری افکاردیگران.

تعصب فکری، یخل فکری معنی میدهدوبه دیگران اجازه نمیدهد آنچه درخرد جمعی ماوجود دارد، موردمنافشه قرارگیرد واین باعث میشودتا برخی ازجاهلان، هراس افگنی تماس درروابط وگفتگو را ایجاد نمایند، البته درپهلوی احترام نگذاشتن به نظر و رأی دیگران .

پژوهشگرعالم ودوران دیده نسیمه المطوع، درصفحهٔ۱۶کتابش نگاشته اینرا بایدبخاطرپیامیرم که: «چنگ زدن به ثوابت فکری به معنای تعصب فکری نیست ونه فرض رأی ونظر، به زور وجبر برآنایکه چنان نمی اندیشند، بلکه معنای آن توازن وثبات واستواری برمبدأ حق رافاده میکند، درپهلوی احترام به دگرگونی درک های بشری وتبادل دوستی مسئولانه وشفقت انگیز باآنکه اشتباه میکند، نه اینکه براو سختی کند وبراوستم روا دارد به مجرداینکه بااو اختلاف نظر دارد، اعم ازاینکه این کار راآگاهانه انجام میدهدیاجاهلانه یابه قصدیابدون قصد. ازهمین رو برآموزگار گهوارهٔ نخستین یعنی خانه وگهوارهٔ دومین یعنی مکتب ومدرسه ضروری است تادرضمیر ناخودآگاه کودک ودانشجو اهمیت احترام به نظروفکر دیگران را غرس کند.

اینک مبادی واساساتی را که بایست درذهن کودک اذهمان ابتدا (دوران کود کستان ومدرسه) غرس کرد، تا اورا ازتعصب فکری نجات داد، به گونهٔ فشرده بیان می داریم:

الف – درامورثابت کتاب وسنت درمیان مسلمانان، اختلافی وجودندارد که آنرا به گونهٔ خلاصه بنام «ثوابت» اسلامی یادمیکنیم. ب –اهمیت قابل شدن به نظردیگران،

ب – انکشاف توانایی ذاتی بر کار وهمکاری باآنایکه باایشان اختلاف فکری داریم، ت- دوستی مسئولانه اصل نبوی ایست میان همهٔ مسلمانان ومیان مسلمانان وجهان. پیامبرمیفرماید: لایؤمن احد کم حتی یحب لایحیه مایحب لنفسه. مومن کامل نیست یکی ازشما، مگر آنچه را که برای خودمی پسندد، برای برادرش نیز پسندد. ج- شفقت برآنکه اشتباه میکندو بادر نظر داشتن نادانی او، تلاش و مساعدت باشفقت برای تصحیح اشتباهش، نه اینکه از اوانتقام گرفت یا با او ازدر شدت پیش آمد.ح- میان دانش وروش رساندن آن به دیگران، بایست فرق قابل شد. خ- رساندن یک اندیشه به دیگران، هنراست وبایست این مهارت راآموخت که چگونه ساکنان این گسترهٔ خاکی برای ایجاد روابط سالم بابادر انسان خود از آن کاریمگیرد وبه جانب مقابل این روش رامی آموزاند وبیابه آموختنش، دیگران را تمرین میدهد .

ازآنچه گفته آمد، بحث رالین گونه خلاصه میکنیم که تعصب فکری، دیدگاه تنگ وخواش نابجای ذهنی است که متعصب راوامیداردتاجز فکرخویش، پدیدهٔ دیگری رانیبند وهر فکر دیگری که درهستی وجود دارد، آنرا باطل اعلام دارد .

تمدن فکری مانا روز رستاخیز، همان ضدیت بر گشت ناپذیر باتعصب فکری است، تمدن فکری ما، همان رمنش استوار برخرد، ضمیروروشی است که همهٔ جهان رابا گونه گون بودن اندیشه وتغییر بازده ها و اختلاف نشو ونما ومحیطش فرا گرفته است .

۴- تعصب تربیتی : تعصب تربیتی یا پرورشی همان تعصبی است که ازمحیط منشأ میگیرد، وشخص بایک سلسله عادات و کارهای مباحی پرورش مییابد وبزرگ میشود که او رالازیشرفت وانعطاف ودستاورد های نسل جدید، مانع گردد، واین به این معنی نیست که مابه دگرگونی اخلاقی وصحیحتر به (تقلب اخلاقی) به تبعیت واقعیههای جهانی وحاکم تسلیم گردیدیم، بلکه مامیتوانیم توازن تربیتی مطلوب، از ثوابت این دین حق سرچشمه میگیرد، وهمه تغییراتی که دراین جهان پایدارمیگردد، درساحات مستحب ومباح، باهمر کابی (فقه واقع) آن، درنزد ما ازاختیار برخورداراست. تمدن ما درطول تاریخ ثابت کرده است که انعطاف همیش ازویژگیهای این دین حق بوده است.

انسان دراین دنیا از تواناییهای ذاتی وسلوکی اش، تربیت لازم رابرای انسان تمدنی که تمدن برایش ارمغان کرده است، بهره خواهد برد. منطق حکم میکندتا ما درک کنیم که انسان تمدن رامی آفریندوعکس آن درست نیست وازبدهیات اهداف تمدن، تربیت انسان همگام با تمدنی است که آنرا برپا میدارد وازهمین خاستگاه فکری است که ما میگوئیم : اسلام زمینهٔ تربیت متمدانه و متوازی رابرای پیروانش از نگاه فکر و روش مناسب، مهیا کرده است.

روش تربیتی اسلام درخلق تمدن برپایهٔ اخلاق به اضافهٔ دانش استوار است واین روش راقدمهٔ بنیاد نهادن تمدن میدانند، ازهمین روتعصب تربیتی خشک، تغییرات واقعی رابه رسمیت نمی شناسد، بلکه آنراعایق ومانع دربرابر تربیت متوازن میخواند، همان تربیت متوازی که آغاز ورودبه راه راست است...» نویسندهٔ دانشمند بعد انواع دیگر تعصب رачنین برشمرده است: تعصب مبتنی برهوی نفس – بعدروانی تعصب- بعداجتماعی تعصب. تابالاخره میرسدبه راههای کامیاب نجات اذیادیرهٔ تعصب را! بنظوربررسی کرده است: تعصب مفهوم افراطی ایست که ازپیدائشی مایه میگیردوازهمین رو برهمهٔ جامعه ضروربت تاراههای حل براین معضل رابیابد، راه حل های که بردانش، تربیت وروش بهتراستوارباشد.

مؤلف گرامی نسیمه المطوع دراخیر کتابش چنین نگاشته: خلاصهٔ کلام اینکه هرگاه مایخواهیم دانش رادرمیان مردم پخش کنیم، بایدتشرعلم را که پیرامون جوانان مارا درعصرحاضر احاطه کرده، بانگهای مثبت متوجه باشیم ومجدانه درتکامل معلومات او وخرد اوتلاش کنیم، درراه اینکه معلومات ودانستنی متکامل وهماهنگ باشد، برنامه ریزی کنیم... که تکمیل کنندهٔ یکدیگریباشند ونتیجهٔ منطقی ودلخواه که عقل جوان به پختگی وکمال رسد، بدست آید. دراخیرمعرفی مختصر کتاب پر مطلب وارزشمندیک شخصیت فرزانه و دانشمند جهان عرب، استاد المطوع، این اصل راهم بایدتذکرداد که در راه تربیت وآموزش انسانها، سعی بعمل آیدتا مردم وخاصه نسل جوان خودراشناسند و اخلاق حمیده، کرامت انسانی واحترام به زندگی سایر انسانهارانیز درنهاد وشعارخود احیا کنند.

بهرحال گفتار راباآرزومندی صحت وسعدت مترجم عزیزودانشمند آقای فضل الرحمن فاضل، که چنین اثرارزشمند و روشنگر منشأ مضللات وبربادهای انسان رابامساعی جمیله ترجمه کرده است، خاتمه داده ودرپایان معرفی نامه رالین گفتارماندگار امام غزالی از کیمیای سعادت او مزین میسازم :

بدان که آدمی را بآهریکی ازاین لشکر، که در درون وی است، علاقتی است ووبرا ازهریکی خلقی وصفتی پدیدآرد. بعضی ازآن اخلاق بد باشند که ویراهلاک کند، وبعضی از آن نیکو باشد که ویرا به سعادت برساند. و جملهٔ آن اخلاق – اگرچه بسیاراست – باچهار جنس باز آید: اخلاق بهایم واخلاق سیاع واخلاق شیطاین واخلاق ملائکه، چه به سبب آنکه دروی شهوت وآز نهاده اند، کاربهایم کند چون شره نمودن درخوردن وجماع کردن، وبه سبب آنکه دروی خشم نهاده اند، کار سگ وگرگ وشیر کند، چون زدن وکشتن ودخلق افتادن به دست وزبان، وبه سبب آنکه در وی مکر وحیلت وتلییس وتخلیط و فتنه



انگیختن میان خلق نهاده اند، کار دیو کند، وبه سبب آنکه در وی عقل نهاده اند، کارفرشتگان کند چون دوست داشتن علم وصلاح و پرهیزیدن از کارهای زشت وصلاح جستن میان خلق وعزیزداشتن خود راز کارهای خسیس، وشادبودن به معرفت کارها وعیب داشتن ازچهل و نادانی./

شمس الحق حقانی

تعادل قومی دربیرون از زندان بگرام!

داکتر عبدالغفور روان فرهادی

یاد از سیدفقیر علوی . نویسندهٔ روشنفکر وطن

سال تولدمرحوم سیدفقیرعلوی راجستجو کردم ودر کتاب «چپه کس کیست؟» به زبان اتلیسی اثر ادامک، ۱۹۲۰م رابافتم، ومعلوم می شود هنگام وفات، که درشرق امریکا درآغاز ۲۰۱۷ واقع شد، درآغاز ۹۷ سالگی بود، و این تحمین غالباً صحت دارد. دوستانی که اخیراً به عیادت اورفته بودند، دریافتند که بسیار ناتوان ولاغر شده بود. پس باید درسال سوم عهد امانی به دنیا آمده باشد .

معلوم است که مرحوم سیدفقیرعلوی در ۱۹۶۰م مدیر روزنامهٔ اصلاح در کابل بود که ازطرف دولت چاپ می شد. دریافتم که قبلا در ۱۹۵۶م مدیر ژوندون بود، بعد چون از دفاتر مطبوعات دولتی کناره گرفت، مدیرمجلهٔ اقتصاد شد که از طرف اتاق تجارت چاپ می شد. بعداً با استفاده اززیان آلمانی، که درلیسهٔ نجات آموخته بود، دریک موسسهٔ تجارتی بنام صوفی زاده وظیفه داشت، بدون اینکه دوستی شخصی خود رابااهل مطبوعات فراموش وقطع کند. نمی دانم که در کدام سال به امریکا مهاجرشد، اما ارتباط خودرا باجریدهٔ امید چاپ امریکابرقرار کرد، و ازروی مطبوعات امریکا، مقالات سودمندربارهٔ افغانستان می نگاشت .

من، قبل ازاینکه در ۱۹۴۹م برای تحصیل به فرانسه سفر کنم، مقالاتی را که از فرانسوی ترجمه میکردم، درروزنامهٔ انیس به چاپ میکردم، و دراثر توصیهٔ پدر مرحومم به ملاقات مرحوم محمدعثمان صدقی، که مدیر انیس بود، میرفتم. دفترانیس در(کوتی لندنی) بود که عمارت خوبی بود درکناررودخانهٔ کابل، نزدیک دهمزنگ. کوتی لندنی را بعداً حکومت ویران کرد، (زیرادروقت امانیه اعمار شده بود). در آنجا با مرحوم سیدفقیرعلوی آشناشدم، زیرا معاون نشراتی انیس بود، و ترجمهٔ کلمات فرانسوی را ازمن می پرسید. ملتفت شدم که مرحوم محمد عثمان صدقی لیاقت وكفایت اورا قدردانی میکند.

بعد از آنکه ازتحصیل درفرانسه فارغ شده به وطن عودت نمودم (۱۹۵۵م)، در وزارت خارجه وظیفه گرفتم، مرحوم سیدفقیرعلوی به من بسیار تلفون میکرد، و دربارهٔ تبصره بروایع جهان نظریهٔ رامیگرفت. حتی وقتی درفرانسه تحصیل می کردم، نامه هایش درآنجهان من از کابل میرسید ومن درجواب دادن کوتاهی نمی کردم، و مقالات خودرا از آنجهاب او جوابا میفرستادم تادر کابل به چاپ برسد.

مرحوم سیدفقیرعلوی ازفعالیت درسیاستهای داخلی پرهیزمیکرد ودر هیچ حزب یا حرکت سیاسی داخل نشد، ودربارهٔ جنبشهای سیاسی در وطن مقاله نمی نوشت. اکثر مقالات اودربارهٔ جریانات در کشورهای جهان بود. وی مرد لایق وشخص شریف ودانشمندبود. دعامی کنم که خداوند متعال روح او را قرین رحمت خویش فرماید. آمین /

ملا اشرف غنی احمدزی دربیرون زندان بگرام هم تعادل قومی را میان اقوام کشور برقرار کرد!

معنی بلند من فهم تند می خواهد

سیرفکرم آسان نیست کوهم وکتل دارم

ما را عادت بر این است که همیشه بر ظواهر امور نظر انداخته بطور مثال طالب را به علت که فرزندان ما را به قتل رسانیده دشمن خویش پنداشته و به او نفرین می فرستیم اما بیکار هم از خود نپرسیدیم که چرا طالب اینکار را میکند که در انجام آن جان خود را هم از دست میدهد اگر او دشمن فرزند ما ست به یقین که دشمن خود نیست

ما نه تنها ظاهر ین که نزدیک ین هم هستیم و فقط به امروز اندیشیده و هر گز به فکر فردای قیامت نیستیم در حالیکه همین طالب بیچاره با قبول هر نوع درد و رنج و حتی قبول نو کوری جنرالان پاکستانی و در نهایت با نشار خوئش به فکر آینده ما شده و دروازه های بهشت را بروی ما باز میکند و برای حصول اطمینان خاطر از دستیابی مان به هفتاد و دو حور بهشتی خودش ما را دست گرفته تا داخل بهشت همراهی میکند

همچنین اقدام دوراندیشانه و خیرخواهانه زعیم خردمند کشور برای خیلی ها خصوصاً هموطنان غیر پشتون یا فارسیوان ما به مشکل قابل درک است لهذا درین روز ها در فضای مجازی و صفحات اجتماعی سر و صداها ی را براه انداخته اند که گویی عرش معلی پائین آمده چون جلالتماب احمدزی همه اقوام پشتون را در زیر یک چتر قرار داده و از آنها بنام قوم پشتون یاد کرده و سایر اقوام کشور را به تفصیل به نام های خود شان یاد آور شده

درست مانند مثال بالا بدون اینکه هموطنان عزیز ما علت و انگیزه این اقدام دور اندیشانه و خیرخواهانه او را بدانند به جناب ایشان اتهامات ناحق و ناروا می بندد که گویی خدای ناخواسته ایشان با انگیزه قومگرایی و برتری طلبی قومی دست به چنین کاری زده باشند که پشتون ها را اکثریت و اقوام دیگر را اقلیت جلوه دهند.

من در چه خیالم و فلک در چه خیال

اگر این هموطنان اعتراض گر ما اند کی با مبادی علوم اسلامی و احادیث بخاری آشنایی میداشتند پس میدانستند که خداوند متعال زمین بهشت را برای جنتیان به اساس قوم و قبیله تقسیم میکند که برای هر قومی یکمقدار زمین آبی و زمین للمی ، درخت های زیتون و خرما و جوی های شیر و شراب سپرده می شود

حالا اگر جلالتماب اشرف غنی اقوام پشتون را چون احمدزی و کرزی و ستانکزی و ماما زی و کاکا زی و فلا ن خیل و بسمان خیل که تعداد شان به صد ها قوم میرسد هر کدام را بنام خودش در لس ت اقوام افغانستان درج میکرد طبعاً که برای اقوام غیر پشتون یک جریب زمین بهشت و یک عدد درخت خرما هم باقی نمی ماند که در آنصورت باز هم صدای اعتراض هموطنان غیر پشتون ما بلند شده و پشتون ها را انحصار طلب و تمامیت خواه می نامیدند.

حالا این از نهایت درایت و هوشمندی و ایثار و فداکاری جلالتماب اشرف غنی احمدزی است که بیشتر از صد قوم پشتون رازیر یک چتر آورده تا برای سایر اقوام افغانستان زمین بهشت بقدر کافی باقی مانده و جبران بی عدالتی های دوصد پنجاه ساله زندگی دنیوی در آخرت صورت بگیرد اما افسوس که بجای سیاسگذاری و امتنان هموطنان فارسیوان ما به ایشان اتهامات ناحق و ناروا بسته و جناب ایشان را لباس بتن میکنند که بحق لایق قد و بالای ایشان نیست./

انجنیر عبدالصبور فروزان
تولویز یون ژوندون
مظهر تمصب زبانی و قومگرایی در افغانستان
خوانندگان عزیز جریدهٔ مردمی امید،
طوری‌که دیدیم بخشهای قبلی مقاله بدلائل وشواهد روشن این حقیقت را ثابت ساخت که هرباری که یک پشتون (متعصب وقومگرا) دریک ولایت غیر پشتون نشین برای حکمرانی ارسال شده، چیزی بجز ظلم، استبداد، سرکوبی مردم، توهین ونابودی فرهنگ وعنعنۀ باشندگان بومی آن ولایت نکرده است. مثال های عمدۀ آن محمدگل مومند، شیرخان خروت، انور ارغندیوال، جمعۀ اسک، جمعه خان هملردر وعدهٔ دیگری که در پروان و کاپیسا والی بودند میباشند، که خاطرهٔ جنایات، ظلم واعمال زشت آنهاهنوزهم در آن ولایات زنده است، وزخمهایی که ازمظالم وستمگریهای آنهادر سینۀ مردم آندیار اند، هنوز التیام نیافته وهرگز نخواهد یافت.

طورمثال، دیده شد که همین محمدگل مومند که خودیک موجود درنده خو وی بی عاطفه بود، بحیث رئیس تنظیمه صفحاتشمال، که باشندگان بومی آن غیر پشتون اند، منصوب شد. اونه تنهاجزئی ترین کاری برای عمران وآباد آنهاجانکرد بلکه آنچه که ازآثار فرهنگ و دانش در آنجا بود، آنچه ازرسبزی وشادایی که آجاداشت، آنچه از آثارهستی های فرهنگی ودانسی که در آنجابود، همه وهمه را ویران و برای ابد نابود ساخت. مومندملعون همان جنایاتی را که درمیمنه انجام داده بود، درسمنگان تکرار کرد، کتابهاونسخ خطی مردم آنراکه گرانمایه ترین هستی وطن بودند، ازخانه هاجمع ویادستهای کثیف خود به آنهاآتش زد. فرقی در آن بود که درمیمنه ازحیله ونیرنگ کار گرفت، اما درسمنگان بازور وظلم آنچه کتب و نسخ خطی درخانه های مردم بود، جمع کردوآتش زد. طوریکه عساکررا موظف ساخته بود که خانه هاراتلاشی کنندوهرچی کتاب ونوشته ایکه پیدا کردند، برای آتش زدن بیاورندوهمۀ آنهارا درپیش چشم مردم آتش زد و نابود ساخت .

محمدگل مومند که آرزوی تحمیل زبان پشتو ونابود کردن فرهنگی که زبان ملیتهای تاجیک، اوزبک وترکمن وهزاره سایر ملیتهای ساکن کشوررا در سر داشت، تاتوانست برای برآورده شدن این آرزوی شومش از ظلم وستم و بیداد استفاده کرد . طورمثال اونه تنهاکتب ونسخ خطی وآثارقلمی ملیتهای شمال را آتش زدونابودساخت، بلکه آثارفرهنگی و دانسی وباستانی آندیار رانیزبا بیرحیی وقساوت قلب محو کرد. باباس روایت شاهدان عینی، اودرحدود سه صد نوشته و کتیبهٔ سنگی را که متعلق به دوره ها وتمدنهای قبل ازاسلام، تمدنهای اسلامی بعد ازاسلام را دربلخ، بامگان وسمنگان ومیمنه ویغلان ودیگرنواحی شمال، توتۀ توتۀ و پارچه پارچه کرده ازبین برد. حتی توتۀ هاوپارچه های آنهارا در دریای بلخ انداخت، وبرخی دیگر آنهارا جفله ساختن در ترمیم جاده ها استفاده نمود. هدفش ازاین کار آن بود که درآینده حتی توتۀ های آن آثار را کسی پیدا کرده نتواند .

درمیان این کتیبه های سنگی، آثارپرهای تاریخی وشهکارهای بی نظیری موجود بود که قدامت هزارهاسال داشتند، وجزوآثارپرهای باستانی جهان بودند، که بطورنمونۀ میتوان ازسنگ مزار زردشت، سنگ مزار رابعۀ بلخی ودیگران نام برد، که محمدگل مومندبادستهایی کثیفش آنهارا در اجتماع مردم توتۀ و پارچه کر د، جفله ساخت وامر نمود تاچهارپایان رالزروی آنها عبور بدهند! مردم محل میگویند این کاررا بخاطری میکرد تا نه تنهاآثارعظیم وبرههای باستانی شمال کشوررا از بین ببرد، بلکه به فرهنگ وداشته های فرهنگی مردم آن سرزمین نیز توهین نموده باشد.

ازجنایات فرهنگی دیگراین موجود درنده خو ودون صفت ویران کردن صد ها مکان مقدس، مقاب مردان ودانشمندان بزرگ بود که هم از نگاه دینی وعرفانی وهم ازنگاه نقاشی ومعماری، ازارزشمندترین های جهان ومنطقه بود. مثلا ازویران کردن مزارحضرت یعقوب فاریابی، آرامگاه بابۀ یادگار، آرامگاه خواجه عبدالرزاق، مزارامام باقر علیه الرحمه، ویران کردن بالاحصاربلخ، تخریب دیوار های اطراف شهر بلخ که قدامت چندین هزارساله داشت، تخریب برج عیاران بلخ، تخریب مسجدخواجه پارسای ولی، تخریب ارگ قدیمۀ بلخ میتوان نام گرفت، که همه وهمه رامحمدگل مومند درزمان حکمرانوی اش در صفحات شمال کشورمرتکب شد.بر علاوهٔ اینها، صدهامقبره ومعبودآبده های تاریخی وباستانی دیگرا نیز مومند شخصا یابہ کمک همدستانش درسراسر شمال کشورتخریب نمود که ازدگرههٔ آنهاقلب هرانسانی جریحه دارمیشود.

بدین ترتیب محمدگل مومند باین اعمال ضدفرهنگی وضددانشی خود مشابه به هم جنشپایش یعنی طالبان، که بت های بنظیربامیان راایش چشم جهانیان به توپ پراندندو تخریب کردند، لطمه های شدید وجبران ناپذیری نه تنهابه فرهنگ وتمدن باستانی کشور، بلکه به فرهنگ و تمدن باستانی جهان ومنطقه وارد نمودند، که به هیچوجه جبران شدنی نیست.

قراراظهارشاهدان عینی، محمدگل مومند وقتیکه مصروف ویران ساختن آبدۀ های تاریخی وآرامگاههای مردان بزرگ درشمال کشوریود، خبر میشود که در بغلان یک سنگ نوشتهٔ بزرگی قراردارد که حاوی نقشها و تزیینات هنری زیبایی میباشد وهیچکس توان خواندن ودانستن آنرا ندارد. اوخود شخصا به بغلان میرود وآن اثرزویا وارزشمندرامی بیند، سخت خشمگین شده به افرازش امرمیکند که آنرا پیش چشمناش با مارتول وکلنگ توتۀ پارچه نمایند، ووقتی امراجراشده نوشته هاو تزیینات آن محومیگردد، مومندخوشنودشده وحرکت میکند. تصادفاو به عقب نگاه میکندومی بیند که نمای هنری آن کتیبهٔ باستانی هنوز از دورها شناخته میشود، برگشته وامرمیکندبقیۀ آن کتیبه رابه توپ پیراندتا بکلی نابودشود، وچنان میشود. بعدهامعلوم شد که این کتیبهٔ زیبای سنگی از کتیبه هاوآثارهنری دورۀ کوشانها بود.

ریش سفیدان بلخ میگویندمحمدگل مومند تنهازیلخ بیش ازدوصدو هشتادجلد کتاب قلمی باستانی ارزشمند را که به زبانهای فارسی، عربی و سغدی بود، به جبرواکراه ازخانه های مردم جمع کردوسوزاند . مومند وهمدستان پشتونش بعدا دریافتند که این کتابادریرون افغانستان به قیمت گراف فروخته میشوند، ودر خارج خبریداران زیاددارند واکثراز کتابهاونسخ خطی تاریخی وباستانی رالازمعابد و زیارتگاهها گرفته وبه هندوستان برای فروش میفرستادند. شاهدان عینی میگویند که این کاربه اساس هدایت انگلیسها صورت میگرفت، وباجود پولی که ازفروش این کتابها به محمدگل مومند میرسید،اویشترطرفدار آتش زدن ونابودی آن کتابهاستب به فروش آن درهند بود. اماهدایت که از مقامات بالا (نادرغدار) بود، اومجبورا همانطورعمل کرد . به تأسی از اظهارات بزرگان وریش سفیدان بلخ وبدخشان، از جمله جناب مولوی صاحب عبدالرشید بلخی وجناب حاجی عبدالرزاق بلخی، مومند پس از آن که تعداد بی شمار کتاب هاو نسخ خطی راحرق کرد، مقدار زیاد کتابهای قلمی که همه طلا کاری ومیناتوری داشتند، (دنباله در صفحهٔ هشتم)

نیوجرسی

تولویز یون ژوندون

مظهر تمصب زبانی و قومگرایی در افغانستان

بررسی تهاجم پشتونیسیم ... (دنباله از صفحهٔ دوم)

زبان افغانی (پشتو) چگونه وارد معارف کشور و کتابت شد؟ زبان افغانی (پشتو) برای نخستین بار ازچۀ زمانی وارد نصاب تعلیمی ابتدائیه شد و اولین مؤلف کتاب زبان افغانی کی بودوجه گفت؟ زمانیکه درعصرامارت امیرحبیب الله خان دستورآموزش زبان افغانی (پشتو) درسال ۱۳۳۳ه ق صادرشد. تمام کشوربشمول وزارت معارف، پادشاه و حتی مؤلف نام کتاب را افغانی گذاشتند!یعنی درعصر امیرحبیب‌الله و امان‌الله خان نام زبان پشتو به نام زبان افغانی یاد می‌شد.

به تصاویر نخستین کتاب افغانی دقت نمایید. برای اولین بار تألیف آموزش زبان افغانی (پشتو) بنا به فرمان امیر حبیب الله خان توسط صالح محمد قندهاری تهیه و ترتیب گردیده است.

در آن زمان نام رسمی و تعلیمی زبان پشتو را “افغانی” می گفته اند که اتفاقاً نام شایسته و مناسب بوده است ، این همان نامی است که متأسفانه امروزه تمام شهروندان افغانستان إطلاق میگردد.صالح محمد قندهاری در مقدمه نه صفحه بی بلندخود که به فارسی نوشته؛ هدف از تألیف و تدوین زبان افغانی را در نصاب تعلیمی آموزش زبان مادری برای افغانهایمیاندوجغرافیای افغان‌ها را به چهار شهر بنام‌های قندهاری، خوستی، پشاور و جلال آبادی محدودنموده بیان میکند که این افغانها دارای لهجه‌های متفاوت هستند و لهجه قندهاری رایجتر می‌شمارد.مؤلف کتاب که به نظر میرسد فردمسلط و -مطلع از تمام امو معارف و کشور است به وضوح اعتراف مینماید که تا امروز در زبان افغانی هیچ کتابی برای آموزش موجودنبوده وزبان افغانی بیچاره در حال مرگ و نابودی کامل قرار دارد.

جالب اینجاست که این معلم کار کشتهٔ نظام معارف ومؤلف ارجحند از پته خزانه هیچ یادی نمیکند.زیراآن روز روانشادعبدالحی حبیبی هنوز پته خزانه را نوشته واین کتاب مستطاب هنوز متولد نشده است !!

تمدن ستنیزی، تحریف تاریخ، هویت سازی جعلی وتغییرنام های اصیل تمدنی به هدف اقلیتیزه کردن کشور ! نخستین کتابی که بعنوان جغرافیای رسمی و نظامنامه تقسیمات ملکی افغانستان درعصر امان‌الله خان در ۱۹۲۲نوسط شخصی بنام محمد حسین در ۲۳۵صفحه تدوین گردیده و به چاپ رسید، بطورباورنکردنی واقعیت های قومی، فرهنگی، سیاسی واجتماعی جامعه افغانستان را بیان میدارد که شاید برای شهروندان و بخصوص جوانان کشور تعجب آور باشد.هرچندان این کتابهدف تعریف هویت سازی سیاسی، جغرافیایی وفرهنگی افغانستان درمحور(کشور ملت) نگارش یافته، امااز آنجاییکه نویسنده نمی‌توانسته تمام واقعیت‌های موجود را کتمان نماید، کتاب تصویردرست وزیبا ازحقایق کشور را به نمایش می‌گذارد .

بطور مثال : هنوز سوزوار به شیندند تغییر نام نیافته است؛هنوز جلال آباد وقندوز وقندهاربه ننگرهار و کندز و کندهار خوانده نمی‌شوند. هنوز تمام مشرقی از کنر تا لغمان هویت افغانی ندارد و در آنجا شهروندان دیگان، عرب، باری، تیموری، تاجیک، لغمانی، سادات، هندی وسایر شهر ندان زندگی مینمایندو زبان ملی ومسلط فارسی است .هنوز قندهار، سیستان، فراه، هرات، بست، هلمند،هویت خراسانی دارند و تمام نام‌های بلاد مطابق نام‌های تاریخ عصر درخشان تیموریان وطاهریان است.

مؤلف کتاب موطن اصلی افغانه را در معرفی حدود اربعه کشور در صفحه شش کتاب چنین مینگارد: “شمال: ترکستان روسی، بخارا، خیوه، دریای آمو و دریای مرغاب .مشرق : هندوستان که ملاین آن و افغانستان یعنی در میان دریای سنده و کوه سلیمان قبال افغانه بود و باش دارند. جنوب : بلوچستان و افغان خود مختار.”

مطابق این اثر تاجیک‌بها کنهات شهروندانی هستند که در تمام قاط و شهرهای مهم ازجمله: هرات، بامیان، سیستان، قندهار، کنر، جلال آباد، بدخشان، قطن، لغمان و کل بلاد ترکستان بود و باش دارند.

در این کتاب تاجیک به هفت طایفه تقسیم شده است: کیانی (اولاده رستم)، برکی، فرملی، فارسی، دیگان، کرد و فوشجی که در سرتاسر کشور بخصوص هیرمند، لوگر، جلال آباد، سیستان، کابل، ترکستان، قطن، بست، غزنی، بامیان، قندهار و هرات زندگی می‌نماید.جالب اینجاست که لغمان در آنزمان به فارسی ولهجه مخصوص لغمانی سخن میگفته اندوهنوز زبان افغانی (پشتو) به انجاسلط نیافته بوده است .

یکی از نکات قابل توجه اشاره به آرامگاه یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی در هرات میباشد. ما بنا به روایت تاریخ طبری میدانیم که یزد گرد بطرف خراسان آمد و داستان قتل او متفاوت روایت شده است. نکته اصلی این می‌باشد که تااین زمان از واژه‌های پشتون وپشتو خبری نیست و بجای آن‌ها واژه‌های افغانه، افغان وافغانی به کار رفته است .

ظهور محمد گل خان مومند و اجراء مانیفست فاشیسم افغانی بر تمام ابعاد جامعه از قبرستانهای بلخ تا ناماد‌های تمدن پایتخت خراسان، هرات، این بازخوانی تاریخ نه برای انتقام است، نه برای تنفر است، نه پیام تعصب دارد و نه آهنگ جدایی؛ بلکه برای فهم درست تاریخ وجلوگیری از روند روبه تکامل فاشیسم افغانی است.

ما با پشتونها بعنوان شهروندان اصیل تمدن کهن باستانی و خراسان هیچ مشکلی نداریم، مشکل ما با فاشیسم افغانی است ونه افغان‌ها (پشتون‌ها)، هیچ‌ن ان زبان افغانی نزدیکترین خویشاوندزبان تمدنی ومنطقۀ فارسی میباشدواز رشد وبالندگی این زبان استقبال میکیم، اما منی توانیم زبانی را که از تولد صنعت دستور زبان و صرف و نحوش به اعتراف مومند بیش از هشتاد سال نمی‌گذرد، صدر نشین محضی بدانیم که در ذیل آن زبانی به گستردگی وقدمت زبان مادری مولانا و امام ابو حنیفه وصاحب شاهنامه فردوسی قرار دارد .

آچه را که محمود طرزی در ذهن داشت، نوشته وناوشته های او رابرای ایجادو اعمار تاسیونالیسم افغانی، محمد گل خان مومند هم در تئوری و هم در عمل اجراء نمود. اونه تنها توانست با حمایت همه جانبه پادشاه، نظامنامه‌های انتقال افغانه از ماوراء کوه سلیمان وجنوبی رادر قطن اجراء و عملی نماید، بلکه در نوار مرزی هرات، تا تمام بلخ و جوزجانان و فاریاب اجراء نمود و حتی بنا به روایت حضرت صیغت الله مجددی سنگ‌های قبور و آثار تمدن را شبانه منهدم ساختند، تا تمام نمادها و آثار تمدن به یکبارگی نابود شود. زبانی که درعصر امان‌الله‌خان بنا به روایت مؤلف کتاب افغانی (صالح محمد قندهاری) هنوز مطمئن نبودند رسم الخط هندی، عربی، فارسی یا لاتن را انتخاب نمایند، درعصر محمد گلخان مومند، به عنوان زبان ملی بر مقام زبان تمدنی، منطقه ای و اسلامی فارسی نشست؟!

محمد گلخان مومند در همان زمانیکه بابل وکلنک تمام نمادهای تمدنی وهویتی زادگاه فرزندان فرزانهٔ بلخ؛ زرتشت ومولائرا تخریب می کرد در همانجاستور زبان پشتو را نوشت و بنابه اعتراف خودش زبان درحال مرگ وبدون دستور زبان ونگارشی را احیاء ومسلط ساخت.مقدمه بلندبسیست ودوصفحه‌یی او مملو از تنفر و سرشار از خصومت و دشمنی با زبان و فرهنگ فارسی میباشد. مومند مقدمه کتاب پنج‌صده صفحه‌یی خود را با این شعر آغاز می‌کند و در ادامه زبان پشتو را زبان ملی افغان‌ها وزبان‌های دیگر را زبان اقلیت‌ها و بیگانه می‌داند؟!

نوری ژبی زده کول که ده ی کمال خپله ژبه تیړول بی کمالی ده
این کتاب در سال ۱۳۱۷ه ش ۱۹۳۸ به نشر رسید. مومند در مقدمه ادامه داده ، که هر قدر که زبان یک ملت تحت تأثیر زبان ملت دیگر قرار بگیرد به همان اندازه زمینهٔ نفوذ سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی ، اخلاقی و عادات ملی فراهم می‌شود. مومند می‌نویسد، که نفوذ و تسلط زبان یک ملت بر ملت دیگر پیامدهای ناگوار سیاسی واجتماعی و فرهنگی دارد و علی‌الخصوص که اقلیت‌های ساکن هم دارای ان زبان بیگانه باشند؛ این‌جا اشاره او به زبان فارسی است و کشور ایران و شاید هم بخارا و سمرقند و تاجیکستان.

مومند در ادامهٔ مقدمه نوشته : زبان پشتو حفاظت نشده است، دستور زبان و صرف و نحو ندارد، آثاری از گذشته باقی نمانده است ، اگر هم چیزی بوده در جنگ‌ها ازین رفته و بجز چند تکه نثر و نظم پراکنده که انهم کاملاً پشتو نیست موجود میباشدو بس .او اقرار میکند که لغت‌نامه و صرف و نحو موجود نمی‌باشد!

حتما دواستان متوجه هستند که تا زمان تألیف این کتاب توسط آقای مومند هنوز پته خزانه تولد نشده و شادروان عبدالحی حبیبی آنرا تألیف نکرده، زیرا اگر این اثر موجود می‌بود مومند حتما به آن اشاره می‌نمود و افتخار می‌کرد. مومند ظهور فاشیسم افغانی را ظهور سعادت‌مند نهضت پشتو بعنوان کرده مینویسد: اتحاد، عزت ملی، سعادت پشتونها، آینده پشتون، امتیاز ملی ما اتحاد ملی مامربوط ومنوط به پشتو میباشد.اواز پادشاه تشکر میکند که به زبان پشتو توجه خاصی مبذول داشته و اظهار امیدواری میکند که زبان پشتو تا چند سال دیگر بعنوان زبان ملی کشور تثبیت گردد.

عبدالمجیدخان زابلی آخرین قطعهٔ یازل ساختار فاشیسم افغانی (پشتونیسیم) را تکمیل نمود. واحدیول یکی از نمادهای ملی و هویتی هر کشور می‌باشد، در این یاداشت مختصر مشاهده میکنید که چگونه وبه تدریج زبان ملی وتمدنی فارسی ازواحد پول افغانستان بطور کامل حذف شد ؟! اولین اسکناس افغانستان در سال ۱۲۹۸هجری شمسی در دوره امان‌الله‌خان به ارزش یک رویه کابلی به چاپ رسید. در پایین این پول به فارسی نوشته شده : (در جمع خزانه‌های دولت، نوت هذا به مبلغ مندرج اش منظور است.) نخستین اسکناس با واحد



(افغانی) در سال ۱۳۰۴ه ش به ارزش پنج (افغانی) انتشار یافت، وهنوز متن به زبان فارسی بود. از سال ۱۳۰۷ه ش بر علاوه زبان فارسی در اسکناسهای چاپ شده زبان افغانی (پشتو) وفرانسوی هم اضافه گردید.نخستین بانک ملی افغانستان در سال ۱۳۱۳ درعصر سلطنت محمد ظاهرخان بنام (بانک ملی افغانستان) بانام رسمی به زبان فارسی تأسیس شد.

در سال ۱۳۱۸ه ش بنابه پیشنهاد زابلی «د افغانستان بانک «تأسیس گردید و تمام سرما یه بانک ملی افغانستان به این بانک انتقال یافت .بدین ترتیب زابلی با حذف کامل زبان فارسی از بانکنوت وتغییر نام (بانک ملی افغانستان) به (د افغانستان بانک) در تحقق رویای محمد گل مومند جهت تکمیل فاشیسم افغانی (پشتونیسیم) آخرین گام رابر داشت وزبان ملی فارسی برای همیشه از بانکنوت کشور رخت سفر برست؟! به این ترتیب زبان افغانی (پشتو) هم جای رویه کابلی گرفت وهم بر مسند زبان تمدنی کل بلاد ایران و فلات خراسان نشست ؟!

د کوراسیون نمایای بیرونی وداخلی ساختمان افغانیسم(پشتونیسیم)و طراحان خردمند در خدمت حاکمان فاشیسم ارویای افغانیسم که در مقدمه بلند دستور زبان افغانی (پشتو) در سال ۱۹۳۸ توسط محمد گلخان مومند نوشته شده بود، درعصر سلطنت محمدظاهر خان به سیاست راهبردی حاکمیت تبدیل شدو در کمتر ازیسی سال یعنی تا ۱۹۶۴ساختمان هویت سیاسی بر محور افغانیسم تکمیل گردید.اکنون زمان آن رسیده بود که برای این ساختمان تازه تأسیس و بی‌نام و نشان، هویت تاریخی و شناسنامه تمدنی دست و پا نمایند.برای انجام این مأمول دوشخصیت دانشمند استخدام شدند تا تاریخ و فرهنگ بیافرینندو زبان افغانی (پشتو) را که به اعتراف مو لف دستور زبان واستراتیژ بست (مومند) تاسی سال پیش فاقد دستور زبان و فن نگارش بود، شناسنامه جعلی هزار ساله صادر نمایند!

به این ترتیب عبدالحی حبیبی (پته خزانه) را نوشت ومیر غلام محمد غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) را تألیف نمود. شادروان حبیبی که خود میدانست باید برای اثر خودش نام بامسمای انتخاب نماید، باهویشاری تمام نام اثر خود را (پته خزانه) گذاشت که تا امروز اصل آن پنهان است.جالب اینجاست که حتی یک صفحه و تصویر از کشف رسم الخط اصلی پته خزانه موجود نیست و آنچه در پته خزانه دیده می‌شود، متن پشتوی معاصر شادروان حبیبی میباشد.

امامرحوم غبار به اندازه استاد حبیبی دقت لازم را نداشته تابرای اثرش نام با مسمای انتخاب کند.افغانستان در مسیر تاریخ منطقاً نام غلطی است، زیرا در انتخاب این نام فرض بر این نهاده شده که افغانستان قدیم است و حوادث تاریخی که بر آن گذشته در این کتاب روایت میشود. در حالیکه چنین امری مطلقا غلط می‌باشد، زیرا هیچ سرزمینی با هویت سیاسی بنام کشور افغانستان پیش از امیر عبدالرحمن خان موجود نبوده است تا تاریخش را روایت نمایند.اگر شادروان غبار مینوشت: (خراسان در مسیر تاریخ) وبعد افغانستان رالز سال ۸۸۰ه اضافه مینمود، شاید کاری خطا نکرده بود. اما منی توانیم بنویسیم «افغانستان در مسیر تاریخ» «بر چنین کشوری تقریباً معاصر تلقی میشود و تاریخش به بیش از یکصدو پنجاه سال نمی‌رسد.

استراتژیی افغانیسم با مهارت تمام عملی شدو کار بجایی رسید که در قانون اساسی ۱۹۶۴ زبان افغانی رازبان ملی اعلام کردند و دولت موظف به تقویت آن گردید. (ماده ۳۵ دولت موظف است پروگرام موثری برای انکشاف و تقویه زبان ملی پشتو وضع و تطبیق کند.)

۱۳۴۳ قانون اساسی دوران محمدظاهرخان به این ترتیب در کمتر ازیسیم قرن زبانی که فاقد دستور زبان و لغت نامه بود به زبان مسلط و ملی تبدیل شد و زبان تمدنی و منطقه‌یی زبان فارسی از تمام نمادهای هویت ملی افغانستان حذف گردید، از سرود ملی گرفته تا واحدیول واز اصطلاحات رسمی تا مناسبات دیپلماتیک ؟!

حالا هم تاز زبان فارسی صحبت میکنید، عده‌ای داد می‌زنند که «هوشدار تا وحدت ملی را نشکیند!» «کدام وحدت ملی؟

آیا فارسی یک زبان قومی است؟ زبان فارسی؛ که روزگاری از قسطنطنیه تا آکره و از مدائن تا کاشغر بر قصرهای سلاطین، فاتحان بزرگ و فرمانروایان کل بلاد خراسان وفلات ایران فرمان میراند و سلطنت می‌کرد، نه یک زبان محلی است ونه زبان قومی، بلکه زبان تمدن، فرهنگ، علم، اخلاق، هنر، کلام و فلسفه لّمی باشد. زبان فارسی نه به حکم نامش متعلق به فارس است ونه به تبع صفتش متعلق به بدخشان (درواز)، نه بر مبناء رسمیتش مربوط به دربار می‌شود و نه به حکم زبان مادری زبان مخصوص تاجیک و فارس. (دنباله در صفحهٔ هفتم)

احمد بهزاد (دنباله ازصفحهٔ دوم)

اما مزاری ظرفتهای که در رابطه با مسألهٔ کوچی وده نشین خصوصاًدرسرزمین هزاره جات مطرح بود، باز می‌کند. میگوید زمانیکه حکومت استبدادی بنام عبدالرحمن خان، مقاومت هزار ستان رادرهم میشکندوسرکوب میکند(۶۳٪) قتل عام میشود تادر آینده امکان مقاومت دربرابر حکومت بوجودنیابدو کسی توان اینرانداشته باشد که دربرابرحاکمیت خاندانی واستبدادی«نی»بگوید، کوچی را بجان هزاره جات میاندازند. این مسئله طبیعی نیست مسئله کاملاًسیاسی است، مسئله برای ضعیف نگهداشتن یک بخشی ازجامعه و رودروو قراردادن بخشهای دیگر درمقابل یکدیگربود.متأسفانه این مسئله در تاریخ افغانستان وجودداشته و یکی از شهرکارهای بزرگ مزاری درمیان رهبران جهادی ودرمیان رهبران سیاسی درافغانستان این بوده که وقتیکه به مسئلهٔ برخورد داشت واضح میگفت و آشکار میگفت ودر بنداین نبود که چه کسی ازین حرف خوش میشودوچه کسی بدش میا ید. بعنوان یک درد هم مطرح میکرد، تنهابعنوان دردانسان هزاره مطرح نمیکردبعنوان درد انسان پشتون درافغانستان مطرح میکردوبعنوان دردانسان ترک، تاجک، ایماق، بلوچ و نورستانی درسرزمین خودمطرح میکردبعنوان درد انسانی که شهروندافغانستان است مطرح میکردو میگفت: تازمانیکه ما متأثر ازین رویا، رویاهائی خودساخته باشیم این سرزمین روی آرامش نخواهد دید وامملت نخواهم شدو مانی تو انیسم آرام ومرغه وباعزت زندگی کنیم. درد تاریکی که افغانستان را شکنجه داده و کمزور و ضعیف نگهداشته، مسئله بیدالتی ونابرابریست. بیدالتی و نابرابری هم انشاهای مظلوم و تحت ستم را شکنجه میدهد و ضعیف نگه میدارد و زندگی آبرومندرا از آنها دریغ میدارد هم کسانیکه فکر میکنند بعنوان شهروند «درجه یک» هستند ؛ همه را متأثر میکند.

واضح است، وقتیکه حکومت نگاه تبعیض آمیز نسبت به شهروندان خود داشت، نمیکذاردسرمایه های انسانی رشد کند. نمیکذارد ظرفیتهای اقتصادی به بهره برداری برسد. من نمونهٔ میگویم: دوستان درین مجلس نجسگان وجود دارند که ازسرمایه های علمی ماهستند، درخدمت بعضی از بزرگان بودیم. از تجربیات وازطرچهای علمی شان استفاده کرده ایم؛ جناب داکترصاحب (دستگیر) و انجنیرمهندی اند. هنگامیکه مهمان شما دردینور بودیم در محافل مختلف از تجربیات آنها وصحنه های فراوان برنامه های علمی شان که دارند استفاده کرده ایم.

شمابینید، ماهشهری داریم درمرکز کشوربنام بامیان. اگر حاکمیت نگاه منافع محور نسبت به مسائل داشت درافغانستان، مامیتوانستیم تنها از ملرک صنعت توریسیم وجهانگردی سالهاصدهاملیون دلاریه جیب ملت و دولت افغانستان بگذاریم واز چهارسوی جهان میتوانستیم جهانگرد و توریست جلب کنیم : هم اقتصاد انسان بامیانی رشد بکند و هم اقتصاد ملی رشد بکنند. اما چرا نشد ؟ درسال ۱۳۷۵ یست سال پیش من دربامیان رفتم. در تمام شهریک ساختمان که پخته باشددر تمام شهری بنام بامیان وجود نداشت. خوب! در چنین شهری باجه خدمات وباجه امکانات؟شمامیتوانیدبرش جهانگرد جلب شود. البته بودند جهانگردانی که به همان ویرانه میرفتند اوشان خوش بودند(یعنی هییی ها— دستگیر). آیاماتوانستیم از آن فرصت بزرگ برای تقویت اقتصاد کشوراستفاده کنیم؟ امروزهم چنین است!

بناپید دریخت امروز، نابرابری وفرهنگ توهین کردن راشما ببینید! در جامعهٔ افغانستان هرقومی یک دسته بندی توهین آمیزداشت، توهین کردن برای انسان تاجک، توهین کردن برای انسان هزاره، برای انسان ازبک و همینطورهیچ قومی ازگزننداهانهای اجتماعی مصون نبودند؛ مربوط به اینکه در کجاندگی بکی، اگر ازبک در پشتون نشین زندگی میکردحقیقت طوردیگر بود وبپشتون در هزاره نشین زندگی میکرد وضیعت طوردیگر بود. اینها زادهٔ مناسبات غلط است! در یک جامعه که نابرابری باشد انشاهای بخاطرقیافه شان، بخاطر نژاد شان، بخاطر لهجهٔ شان، بخاطرزبان شان و بخاطراید یالوژی ومذهب شان دسته بندی شوند ودر سرتا سمرما کزاجتماعی جایگاه خاص داشته باشند درچنین جامعه است که اهانت وآتهم اهانت های اجتماعی یک امرگز ناپذیر و اجتناب ناپذیر بود.

بهزاددردنبالهٔخطابهٔ خود گفت: بزرگترین آرزوی رهبرشهیداین بودکه درجامعهٔ زندگی کند که بجای نابرابری، ارزش جهان شمول بنام برابری ومساوات حاکم باشد. شماشاهدبودیدکه درواج جنگهای کابل، درجاییکه هیچکس ازمزاری توقع نداشت مباحثی چون حقوق زن را مطرح کندوروزانه دهانسان کشته میشد وهر روزیک فاجعه درغرب کابل بود، مزاری در اوج جنگها وقتیکه با یک رهبر جهادی می نشیند یک رهبر جهادی گفته است: زنها حق رای دادن ندارند، که نشست باآن رهبر جهادی رودروو مینشیندومیگوید: چگونه درجهان امروزبه این حق با منطق جودرمیآید که این نیم یکر جامعه را ازحق رای دادن محروم کنیم !

یکی ازو کلاهی غیرهزاره در پارلمان، جناب داکترصاحب مهدی درپارلمان چند سال پیش عرض طلب کرد که: بایدیکی ازمذهلهای افغانستان بنام شهیدمزاری نامگذاری شود. بعد درصفحهٔ فیسبوک خود این مسأله را مطرح کرد و گفت: دلبلش چیست؟ دلبلش بگو! گفت: بعنوان کسیکه هزاره نیستم وبه حزب وحدت هم نبودم وهمدست مزاری هم نیستم؛ مزاری اولین رهبر جهادی وسیاسی درافغانستان است که مسألهٔ عدالت اجتماعی وجایگاه اقوام راواردساختمان سیاسی افغانستان کرد. هیچ رهبرسیاسی مسأله به این وضاحتی که مزاری مطرح کرده بود، نگفته بود. بهزاد به گفتارخود چنین ادامه داد: شمابینید، درمیان سخنرانیهای بزرگان ما درمیان سخنرانیهای قهرمان ملی شهیدمسعود، درمیان سخنرانیهای استادشهیدربانی، درمیان سخنرانیههای شهیدحاجی عبد الحق؛ اینهارهبران جریان جهادومقاومت مردم افغانستان است، رهبران زنده هم سخن رانیهایشان موجود است؛ هر کسیکه به مسألهٔ اقوام ومناسبات اجتماعی درافغانستان میرسید، تلاش میکرد طوری برخورد کند که کس آزرده نشود. مزاری تنها رهبری بود که مسألهٔ را بازکرد؛ چاقوی تیزجراحی برداشت و این غده ایکه مانده بود ویوسیده بود، متورم شده بود وجامعه را آزار میداد؛ اینرا باز کرد و گفت: این باید جراحی شود. مسألهٔ نابرابری میان اقوام مسأله اقدام عدالت و اقدام برادری اینها مسایلی اصلی جامعهٔ افغانستان است. اینها را اگر حل نکنیم به وحدت ملی نخواهیم رسید، دروغ است! وحدت ملی که مبنایش عدالت اجتماعی نباشد، وحدت ملی نیست! به قول وطنی وحدت ملی است. مردم سرزمین ما مورد ستم واهانت باشدونام آنرا بگذاریم وحدت ملی. اصلاً ملتی وجود نخواهدداشت که وحدتی داشته باشد. این مسألیست که مزاری مستقیم دنبال کرد. دوستان ما پیشنهاد کردند که این مسئله برداشته شود.

مزاری در کنارمسایل سیاسی ، مباحث سیاسی، مانند عدالت و برابری الهام بخش مسایل کلتور و فرهنگی درجامعه ما بود. اولین رهبری بود، من اولین رهبری که میگویم، به این معنی نیست که قبلاً شخصیت های نبودند، در بحث اقوام هم ما شخصیت های داشتیم، در بحث اجتماعی هم ماچهره های داشتیم که حرفهای خوب زده اند؛ اما دست های حاکم آنهاراترور شخصیت کرده اند. طاهربدخشی(شهید-دستگیر) حرف بدی نمیزد، حرف غیر انسانی نمیزد، شخصیت طلب هم

نبود، میگفت: مساوات حق اقوام راییاور بد، کسی برکسی، قومی برقومی، خانوادهٔ بدریگری ستم نکنند؛ حرف بجا بود! اما متأسفانه که او هم در حوزهٔ اجتماعی شان جای نفیقاد و تأثیرهم نداشت.

مزاری شخصیتی بود که وقتی حرف میزد این حرف را ایستاد و نهادینه کرد در میان جامعه، در مباحث فکری وفرهنگی هم مزاری بسیار الهام بخش بود درجامعه ومیرانههای ماند گاری بجا گذاشت ومن درمیان رجال سیاسی افغانستان چه در درون جامعهٔ هزاره چه دربرون ازجامعهٔ هزاره جهرهٔ را به اندازهٔ تأثیر گذاری مزاری درحوزهٔ مسایل فکری و فرهنگی ومذهبی نیسیآیم. یکی ازمباحثیکه مزاری دردرون جامعهٔ هزاره حلش کرد عبورازافراط گرایی مذهبی بود. ماجریانهای داشتیم که چنان درحوزهٔ فرهنگی مذهبی بر تفاوتهای مذهبی می پیچیدندو حاضرنبودند با بخشهای دیگر در کنار یکدیگر بزینند. از میان تمام پیروان تمام ادیان ومذاهب فقط مسلمانان را رستگار میدانستندواز میان مسلمانان تنها شیعیان را و از میان شیعه آتهم همان کسانی که باب ذوق و سلیقه آنها را پیروی میکردند. مزاری بزرگترین اثریکه درمیان جامعهٔ ما گذاشت این بود که کسانیکه بنام مذهب و دین دکان باز کرده بودند، آنها را رسوا کرد واین حرفیکه درافغانستان سواها مذهبیه است اماعملکردها نژادی است درب بسیاری ازد کانهارا بست؛ وبعد تلاش کرددر میان بخشهای جدا افتاده که بخاطر اعتقادات مذهبی ازهم جدا افتاده بودند ارتباط برقرار کند. اصلاً ارتباط هزاره های سنی واسماعلیه قبل ازمزاری درجامعهٔ هزارهٔ شیعه چیزی آسانی نبود. واقعیت اینست، چیز ی آسانی نبود! نه هزارهٔ شیعه هزارهٔ سنی را ازخودمیدانست ونه هزارهٔ سنی باهزارهٔ شیعه حساب وسرنوشت مشترک داشت، همچنین هزارهٔ اسماعلیه. مزاری بلندشد رفت با (گمان اسمی بود که واضح شنیده نشد) بعنوان بزرگترین فرماندهان جهادی غرب دربادغیس مهمانش شدروزهاوشبها او نشست، با او سخن گفت ازدردمشترک، ازسرنوشت مشترک! اینکه تفاوتهای مذهبی نبایدمانع ازین شود که با هم بنشینیم وبا یکدیگریک برنامه سازی کنیم. یک سرنوشت همهٔ مارادربر گرفته وبعد درون جامعه مسایل فرهنگی رادوستان یاد نمودند.

من درنو جوانی بخاطر خوب فضائی که موجودبودباسپارهمسن ها چیزهارا بد میدانستیم، واضح بگویم: بسیارمذهبیهای همسن ماشش آتشه بودیم. من انانسر حزب بودم. دفتر حزب وحدت درمشهدتاسیس شده بود، من ازهمان ابتدای تاسیس حزب انانسر حزب بودم.(توقع بود)در مجالس مردم بعضو چک چک بایدصلوات بگویند و تکبیر بگویند اگر جائی کسی چک چک میکرد خیلی برما بدمیخورد. یک رفتارغیردینی برای مامعلوم شده بود چک چک کردن! یادم است،دریک مراسم ورزشی، یک قاب ورزشی حزب وحدت گذاشته بود ودرپایانش به تیمهای برنده جایزه میدادند. آخرین سفر رهبرشهید بود درمشهد در آن مراسم حضور پیدا کرد. من انانسر بودم. وقتیکه از تیم های برنده جایزه نام می بردیم، جوانان بودند چک چک میکردند، سوت میزدندو کف میزدند. من بایک لحن بسیار جلدی از جوانهاخوستم چک چک نکنند. جای چک چک تکبیر بگویند. هر چند اصرار میکردم صلوات بگویند و تکبیر بگویند چک چکها زیادتز میشد. یوقت درزمین نشسته بود رهبر شهید، نگاهم به نگاهش تلافی کرد، دیدم اورا بسیارخنده گرفته وبایک خندهٔ خود فهماندجوانها را آزارندهید، بگذاریدمجلس قهرمانی، مجلس خوشی ومجلس جشن است، بگذارید خوشی کنندبرفتاری بود که برای ما الهام بخش بود ؛ (مزاری) بسیار طرحها را بایک نگاه به مامیگفت، بارفتارش بما می آموخت موسیقی هزارگی، دنبوره حرام نیست؛ اگر طبله، پیانو، هارمونیه و تنبور حرام نیست، دنبورهٔ هزارگی هم حرام نیست.

درغرب کابل هنرمندان را درمحفل خوش میداشت حضورمیداد و از جامعهٔ هزاره دعوت میکرد تا برنامه های موسیقی اجرا نمایندتاجامعه ببیند که مزاری یک جهرهٔ استبداد نبود، مزاری یک جهرهٔ مذهبی بودیک عالم دینی بود ازحوزهٔ علمی بلندشده بود. رفتاری که مزاری داشت جامعه میتوانست اورا حتی یک الگو براحتی قبول کند. آیا این نبود که جامعهٔ هزاره توانست بعدازمزاری به حقوق زن حرمت بگذارد؟ وامروز دربامیان شاهد برگزاری مسابقات بایسکرانی دختران وشاهد اسکی بازی دختران اند. شاهدشارکت ۵۵٪ زنان در انتخابات هزارجات بودید که رای دادند، که افتخار بزرگ برای جامعهٔ افغانستان است. این هارا مزاری برایما بارفتار خودآموخت که همانگونه اگرزن نجابت داشته باشد مرد هم باید نجیب باشد و نجابت دراین نیست که زن را خانه نشین کنی و زن را ازحق اجتماعیش محروم کنی. نجابت زن و مرد بسته به شعورش است. یک انسان باشعور وباشخصیت درون جامعه خودش میداند که چه باید بکند، نیازی به درشتی های قرون وسطائی نیست. این چیزها بود که امروزهم باید برای ما الهام باشد.

دوستان عزیز، پختی که امروز ماداریم ومعتقدیم که رابطهٔ ماهمچنان در جامعه درمقاطعه است، بخاطر اینست که: هنوزجامعه درگیر بحرانی بنام تبعیض، ستم وبعیدالتیست. ما درجامعه ای قرارداریم که هنوزنمود های برجسته درتبعیض وبعیدالتی رامیبینیم، نمیتوانیم که دربرابرش سکوت کنیم. من بیشتراشاره کردم که حکومتهای گذشته نیامدند سرمایه گذاری کنند بخاطریکه ازقیافه یک قوم خوش نیامد؛ کل افغانستان را ازسرمایهٔ خدادادی وسرمایه های ملی محروم کرده اند. امروزچگونه است حکومتیکه در آن وحدت ملی شکل گرفته،چه میکند؟

این حکومت میآید ماسترپلان برق کشور را که باپول ملت توسط یک مؤسسه معتبر بین المللی تهیه شده وماه هاوسالها کار زمینی و تخنیکی وتخصصی شده است؛ این ماسترپلان به (یک شبه) بهم میریزد، مسیر لین برق پنجصد کیلوا ته که ازبامیان به میدان وردک است، تغییرنمیکند دوستان.

دوستان عزیز ذلیل آن چیست؟ دوستان، چرا چنین میکنند؟ آیاغنی و عبدالله نمیدانند که درمسیربامیان معادن غنی است واکر این لین ازین مسیرعبوربکنند زمینه بهره برداری دو معدن عظیم آهن که ازغنی ترین معادن آهن منطقه است فراهم خواهدشد. اینرانمیدانند؟ آیا اینرانمیدانند که از اشپشته و درهٔ صوف از معادن عظیم ذغال سنگ هزارو دو صدمیگاوات برق ظهورمیکند؟ آیا اینرا نمیدانند که باایجادبهره برداری هزینهٔ معادن دههاهزارفرصت شغلی ایجادخواهدشدوصاحب کار وروز گارخواهد شد؟ وجوانانی که درین روزها ازبیکاری و بی روزگاری آواره کشورهای همسایه میشوند. ایننهاصاحب کاروروزگارخواهند شد. چه دلیلیست که آدمهای مانندآقای اشرف غنی احمدزی این حرفها را ندانندومن که دلیل ندارم آدم های مانندداکترعبدالله این حرفهارا ندانند ومشاوران تخنیکی واقتصادی این حرفهارا ندانند، دلیل چیست؟ دلیل همان مناسبات کهن است همان که شهرهزاره نباید صاحب اقتصاد شود! اگر آهن حاجیکک بهره برداری شد واگردوب آهن دربامیان ایجاد شد در آنجا شهرک صنعتی ایجاد میشود وهزاره صاحب صنعت و کارمیشود؛ ونبایدشود! اینگونه است که بخاطرقب نگه داشتن هزاره درحقیقت پشتون هم مجازات میشود. تاجک هم مجازات میشود، ازبک، ترکمن، ایماق، بلوچ و نورستانی و هندو ومسلمان همه مجازات میشوند. این چیز یست بنام نارواتی، بیدعالتی که هیچ روادار نباشند !

وکیل بهزاد چنین به سخنانش دوام داد : این بدیختی افغانستان است! چرادرقرن بیست ویک افغانستان اینطورباشد؟ تمام ملتهاجنگ داشتند هیچ ملتی در تاریخ

نیست که جنگ نکرده باشد! بسیاری ازملتها هستند که تنوع قومی و نژادی در میان شان از افغانستان بیشتر است. درامریکا حلقه هائی را نام میگیرند: یک حلقه است که اصلاً از آید یالوژی استفاده میکنند، یک حلقهٔ که از سبک دیگر پیروی دارد. قوانین شان فرق میکند. ایالات متعدد قانون شان فرق میکند اما ملت بیکدیگر رواداراست، نسبت بکدیگربردبار ومهربان اند که امروز سویرپاورشدند برجهان حکومت میکنند؛ نوش جان شان! پشت یکدیگراستاده اند. ما بخاطریکه یک ولایت رشد نکند یک ماسترپلان را ترک میکنیم وبرهم میز نیم.

وکیل بهزاد چنین به سخنانش دوام داد : این بدیختی افغانستان است! چرادرقرن بیست ویک افغانستان اینطورباشد؟ تمام ملتهاجنگ داشتند هیچ ملتی در تاریخ نیست که جنگ نکرده باشد! بسیاری ازملتها هستند که تنوع قومی و نژادی در میان شان از افغانستان بیشتر است. درامریکا حلقه هائی را نام میگیرند: یک حلقه است که اصلاً از آید یالوژی استفاده میکنند، یک حلقهٔ که از سبک دیگر پیروی دارد. قوانین شان فرق میکند. ایالات متعدد قانون شان فرق میکند اما ملت بیکدیگر رواداراست، نسبت بکدیگربردبار ومهربان اند که امروز سویرپاورشدند برجهان حکومت میکنند؛ نوش جان شان! پشت یکدیگراستاده اند. ما بخاطریکه یک ولایت رشد نکند یک ماسترپلان را ترک میکنیم وبرهم میز نیم.

اینجادوستان عزیز: پانزده سال است که ماشاهدجنابت هستیم. این برق نه ضریب ارقام قانونی است، نه برق نو و کهنه است نه برق صنعتی ومدرن است، نه برق رهبرسازی ورهبرتراشی است، نه برق رهبرشکی ورهبر کنار گذاشتن است حمایت جامعهٔ جهانی وسرازیرشدن ملیاردهادالربه کمک واسیساتنت به افغانستان، هیچکس گوش نمیکند؛ هرروز مردم فقیرترمیشوند، هر روزشکافهای طبقاتی عمیقتر میشوند و بدیختی جامعه افزایش پیدا میکند، برای اینکه دربرابر بیدالتی کسی ایستاد نمیشود، تا از یکجائی یک صدایی بلند میشود، دیده میشود امتیاز شخصی داده میشود، امتیاز طبقاتی داده میشود، امتیاز خانوادگی داده میشود، بچهٔ کسی معین میشود، نواسهٔ کسی سفیر میشود، بچهٔ خاله اش وزیرمیشود، به یکی امتیاز شهرک داده میشود، برای یک نفر تقدی داده میشود، برای یکنفر دیگروعده ها داده میشود و گپ تمام میشود.

در مسألهٔ تغییر ماسترپلان و در تغییر یک جائی مسیر لین برق توپا از بامیان به سالنگ کسانی آمدند درصحنه که ازنجبگان جامعه مابودند، کسانیکه درچوک دهمزنگ به زمین افتادند نخبگان و کادرهای جامعهٔ مابودند، اونهان ی زیر اثر احساسات واردسرک شده بودند و نی هواهای دیگر سرمهار آنها بود. آنها مطالعه داشتند، ماجندین ماسترداشتیم، ما چهل لاسکول داشتیم وبعضی ازیشگامان شهید جنبش، درحال نوشتن پایان نامهٔ شان بودند. اینهامطالعه کرده بودند و میدانستند که این دستبرد حکومت به معنای تحمیل یک ستم خارجی ویک نقش جامعهٔ افغانستان است ومحروم کردن افغانستان ازسرمایه های خدادادی سرزمین شان است؛ ازین خاطر وارد خیابان شدیم !

جنبش روشنائی به عنوان یک حرکت عدالت خواهانه و برابری طلبانه شکل گرفت. اینکه گفتیم دردم! دردیست دردم، ساخته ایست که ریشه دریک مسألهٔ مهم واساسی دارد که برمیگرددبه فلسفهٔ مقاومت در غرب کابل. ما درقرن ۲۱ شهروند درجه دو بودن را نمی توانیم تحمل کنیم؛ کسی خوش میآید یابید ویا کسی بدش میآید! ما نمی توانیم در سرزمین پدری به عنوان انسان درجه دو زندگی بکنیم واعترض نداشته باشیم. اگرما اینراتحمل کنیم ویدیریم ودربرابر این اهانت تسلیم شویم؛ نسلهای آینده ما را محکوم خواهند کرد، آنچه را که ازخود به یادگار میگذاریم برای افغانستان فرداست وباید اینجا بایستیم و برای ایستادن هزینهٔ هم داریم. این را میدانستیم. روزجمعه شماآن تیپ ها رادرفیسو کهایبند که پیش آهنگان شهید درمصالی روزجمعه دست بگردن یکدیگرا نداخته بودند، میگر بستند، بسیاری از دوستان ما وصیت نامه نوشتند، وصیت نامه هایشان هنوز روی فیسوک هایشان است. شهید شایگان در صفحهٔ فیسوک چند دقیقه قبل از انفجار و شهادت خود نوشته بود: «تحمل کردن آفتاب سوزان سنگینتر از تحمل کردن تبعیض و ستم نیست»، چند دقیقه قبل از انفجار بود ! راه دیگری نیست و راه دیگری نبودجز ایستادگی وعهدیکه داریم باسربلندی وسرافرازی درسطح جهان مطرح میکنیم. ماعدالت را برای همه میخواهیم. ما میخواهیم تمام هموطنان ماصرفظر از تبار ونژاد وقومیت وزبان ومذهب وسمت با عزت وسرافراز زندگی کنند و ازینکه ازسرزمین افغانستان هستندافتخاربکنند؛ این درصورتیست که در داخل سرزمین خود ماعزت داشته باشیم و در برابر اهانتهای قومی تسلیم نشویم.

این عهدی بود که جنبش روشنائی براه افتاد. امروز احساس میکنم که یک بارگران در شانه های ماست. بعنوان عضو شورای مردمی جنبش درداخل، احساس میکنم که محصول تمام ایستادگی های تاریخی نیاکان ما برای عدالت و برابری گره خورده است به سرنوشت (مقاومت جنبش روشنائی). احساس میکنیم که سرانجام کار ونتیجه و محصول مقاومت مزاری درغرب کابل پیوند خورده است، به آن خونیکه در دهمزنگ ریخت وبه سرانجام این جنبش عدالت خواهانه!

نباید وارد بازی های سیاسی شویم، نباید وارد معاملات کثیف سیاسی شویم. با این حرف باید بایستیم. برایما این مهم نیست که رئیس جمهور کیست، با غنی وبا عبدالله هیچ نوع پدر کشتگی نداریم، هیچ نوع مخالفت شخصی با آنها نداریم. گفتیم درجریان تظاهرات بروکسل، شما شاهد بودید روز قبل از مظاهرات عدهٔ را آوردند مرده باد وزنده یادگفتند. اماوقتیکه آن اجتماع تاریخی دربرو کسل تشکیل شد، نمایش همبستگی جماعت عدالتخواه ماخارج ازکشوربود وبزرگترین نمایش عدالت خواهانه مردم افغانستان در کشورخارجی بود و از هر چیز قاره ای جهان با اکمالات خود با پول خود آمده بودند (واضح شنیده نشد). ما اعلان کردیم که ما به کس مرگ نگوئیم حتی برای کسانیکه خواهان مرگ ما هستند. ما آرزوی نزدیکی باعزت و اما منصفانه داریم. ما بحث شخصی با کسی نداریم، مخالفت سیاسی است. هیچ جناحی، جنبش روشنائی نداریم. حرف ما است: عدالت به نفع همه و برابری برای همه!

در قرن بیست و یک نمیشود باروشهای قرن نوزدهمی حکومتداری کرد. در قرن بیست و یک نمیشود باروش های عبدالرحمن خانی ملت ساخت. اگر می خواهید به عدالت تن دهید، ملت افغانستان ساخته شود، ازمودل های موفق پیروی بکنید و از ملتھائی که درعین تکرر قومی بهمه شهروند های خود احترام قابل اند،(تأسی کنید)

اتفاقاً درهمان زمان جنبش روشنائی مبارزه خود را شروع کرد، یک قبیلهٔ سرخ پوستان امریکا سرمسألهٔ پایپ لاین (در ایالت داکوتا تمدید پروژهٔ پایپ لاین کی ستون – دستگیر) مبارزه شروع کردند. فرق رهبرخردمند (اوباما – دستگیر) و رهبرلجوج درهمینجاست: فرق حکومت مردم سالاری و حکومت دکاتوری همین جاست. حکومت ایالات متحدہ امریکا، اگر بحساب زورباشد میتوانست یکروزه گلیم آن قبیلهٔ سرخپوست را جمع کند. اما ببین که با وجودیکه ملیارد ها دلارضرر داشت اما دولت امریکاپدیدرفت و اعلان کرد که به خواست شهرونداناش احترام میگذارد(این مردمسالاری درزمان رئیس جمهوراوبامابود.) صفحهٔ هفتم

عرض تسلیت

با کمال تأسف و تألم از فوت شخصیت دانشمندو مطبوعاتی وازخُدام سابقه دارمطبوعاتی و ملی کشور، جناب سیدفقیرعلوی، سابق رئیس روزنامهٔ اصلاح، که در اثر کھولت و مریضی طولانی، اخیراً به رحمت حق تعالی رسیده اند، خبر شدیم. فقدان شخصیت والای جناب علوی سبب تأثر عمیق جامعهٔ افغانی وبه ویژه جامعهٔ مطبوعاتی م‌اشد.

روان آن بزرگوار را در ذیل رحمت الهی خواسته وبه بازماندگان محترم شان، ازسوی جمع کثیری از افغانهای نیویارک وحومه، تسلیت گفته صبر واجر جزیل تمنای کنم .
صفی الله التزام، ژورنالیست ملی .

ادارهٔ امید: آقای صفی الله التزام، اطلاع دادند که روزیکشنبه۲۶ مارچ ۲۰۱۷ به ساعت دوی بعدازچاشت، طی محفل یادبودی از خدمات طولانی شخصیت شادروان سیدفقیرعلوی، سابق رئیس روزنامهٔ اصلاح، یادآوری وتقدیر بعمل آمد. این محفل از طرف شخصیت بزرگ هنری کشور جناب استاد عبدالستار جفایی، واتحادیهٔ سراسری هنرمندان واتجمن ژورنالیستان افغانستان، در مسجد مبارک دارالتقوی برگزارشد، وجمع کثیری از افغانستانی های نیویارک وحومه در آن حضور یافتند.

نخست فضیلمتآب جناب حاجی محمد اکبر شیرزاد، امام آن مسجد، از خدمات صادقانه وطولانی مرحوم علوی در ساحتٔ مسایل مهم ملی باقدردانی یادآورش‌دند، سپس جناب استاد جفایی نیز از شخصیت ملی و عالیمقام جناب مرحوم سیدفقیرعلوی تجلیل وتقدیر به عمل آوردند. محفل با صرف طعام شب که از طرف جناب جفایی وآقای مشتاق احمد کریم نوری تهیه شده بود، پایان یافت./

احمد بهزاد (دنباله از صفحهٔ ششم)

بروزسه شنبه۲۸ مارچ۲۰۱۷ پرزیدنت ترمپ حمایت محیط زیستی که اوباما بامساعی بی نظیر آنرا جهانی ساخت، از هم متلاشی نمود، ترمپ گفت: این Keystone XLپایلاین با فولاد امریکائی به ساختمان شروع خواهد کرد و کار زیاد و پول زیاد خواهد آورد– دستگر) وخواست قبیلهٔ سرخپوست را برآورده خواهدساخت. اما حکومت افغانستان دربرابرشهادت۸۶ شهروند و ۴۰۰زخمی ومجروح ومعلول خود هنوزلج‌اجت دارد،(میراث عبد الرحمن خانی است – دستگیر) میکند؛ این تفاوت دوحکومت است، دوسیمستم است و دومنطق و نتیجه اش را هم میدانیم: اینجا ایالات متحده امریکا و آنجا میشودافغانستان .

دوستان عزیز: وضعیتی که درآن قرارداریم برای آینده سرزمین ما تعیین کننده است وامیدوار هستم که جامعه عدالتخواهان دست بدست هم دهند، صرفنظر از تمام تفاوت‌های کلتور تباری به عنوان انسانهاییکه نسبت به سرزمین مشترک، نسبت به خانه سرزمین و نسبت به آینده سرزمین احساس مسؤولیت میکنیم ارزش‌های جهان شمول دفاع بکنیم و تلاش بکنیم برای اینکه این ارزش‌ها در درون ما نهادینه شود. ما مدتیست که می بینیم هرانسان عدالتخواه جامعهٔ خارج ازافغانستان درین ارزش‌هایسفریعدالتخواهان است. ما میتوانیم باتشکیل هسته های مردمی درسطح جهان افکارعمومی جهانیان را بسپج کنیم برای پایان دادن در تبعیض سیستماتیک درافغانستان!

بهزاد ادامه داد: طوریکه جامعهٔ سیاه درافریقای جنوبی کردند. مبارزه های سیستماتیک کارآسان هم نیست، هزینه میخواهد، رنج میخواهد، پایداری میخواهد، مقاومت میخواهد و پشتکار میخواهد. ماندیلای بزرگ(نیلسن ماندیلا رهبرسیاه پوستان افریقای جنوبی –دستگیر) ۲۷سال در زندان خواید اما سرانجام حکومت نژاد پرستانهٔ سفیدان افریقای جنوبی به عمرخود نقطهٔ پایان میدهد؛ به ابارتاید نقطهٔ پایان دادندچون یک ملت اراده کرد که از ارزشی بنام برادردرنگدرد وتا زمانیکه دست پیدا نکرد مقاومت را هم تعدیر نکرد . این تجربیات ملت‌های موفق درجهان پیرامون ما است. امروزهم هسته های مردمی جنبش روشنائی درسطح جهان ایجاد شود؛ این خواهش ماست. از تمام مردم عدالتخواهان، شما میتوانید درهرادوارجهان تجربه کنید، به جهان برسانید و تا جهان متوجه درد اصلی در افغانستان نشود، افغانستان آرام نمیشود. هزارها میلیارد دالردیگر هم کمک کنند، افغانستان نیازمندترخواهدشد. افغانستان اگر صاحب یک حکومت پاسخگو وصادق، حکومتی که به ارزش‌های انسانی احترام نگذارد، تمام دارائی امریکا اگر به افغانستان بیاید، افغانستان سرپا و (صاحب)روتن نخواهد شد.عدهٔ مفسد هر روزچاقتر و عدهٔ دزد هر روز فربه تر خواهد شد.

ما نیاز داریم به حمایت شما ! ما نیاز به حمایت شما داریم و خداوند (ج) برای شما این لطف را کرده است که شما از آن کانون بحرانی که هر روزدر رسانه ها میخوانید که چه روزاست؟ توانستید خود را به ساحل امنی برسانید، اما مسؤولیت ما و شما در قبال سرزمین پدری اینست که هر کدام سفیری برای مطالبات عدالتخواهانه های مردم خود شویم. دردنیای جدید درعصرحاضر در قرن بیست ویک هیچ حکومتی و هیچ نظامی نمی تواند ارزش های فرسوده و پودهٔ اوسطائی را برملتی که خواهان عدالت و برادری باشد، تطبیق کند. منتهی به شکلی که ما میخواهیم، ما (باید) از ظرفیت های خود استفاده کنیم!

حرف دیگر و حرف پایانی! درمیان خود باید روا دارو مهربان باشیم؛ چیزیکه مزاری بزرگ برایما آورد. مزاری در زیرسقفی بنام مقاومت غرب کابل نحوه های مذهبی را ایجاد کرد، نحوه های سکولار جا گرفت، چپ کجا میروود، راست کجا میروود، هر نیرویکه احساس میکرده آرمان های مقاومت غرب کابل پایبند است، آنها را در کنارخود جا داد. هیچ نیروی را که از طرف (واضح شنیده نشد)، حتی آنهائیکه به مزاری تهمت وارد میکردند که مزاری ییدین شده است، مزاری این شده است، مزاری آن شده ، مزاری مبارزه خلاف شده است، فقط ازخاطراین بود که: مزاری میخواست تحمل وبردباری رابرایما یادبدهد وبرای ما آموخت که در تنهائی هیچ بخشی از جامعه را نمیتوانید فراخواند. زمانی که داریم کاری بکنیم که همه به کنارهم بایستیم. بهمین خاطر بود که بسیار باجسارت هم فراخوان شد؛ گفت: ما فکر میکردیم حکومت اسلامی رویکار بیاید، اما گفتند: اسلامی که ما میخواهیم اسلامی انقلابی! آن اسلام حاکم شود. اما وقتیکه حکومت مجاهدین تشکیل شد در راویلندی پاکستان، وقتیکه بحث هزاره ها شد؛ گفتند هزاره ها دو فیصد اند، بحث این ها را به بعد میگذاریم. گفتیم عجباً ! ما میخواستیم حکومت اسلامی درست کنیم اکنون ما را اصلاً قبول ندارند، که اوشان اصلاً حاضر نیستند سر ما بحث کنند. ما گفتیم راست، چپ، مذهبی، افراطی، جلالی، انقلابی بیایید کل تان بیایید، اول

۱۰۳۱

خود را ثابت کنیم که ماهستیم. گفتیم (از تجربه دریافته (ایم) تادر کنار یکدیگر نایستیم کسی حساب ما نمیکند. پس بنابرین آنهائیکه در خارج هستند وما در داخل هستیم اجازه ندهیم بنام «سلیقه » میان ماسر کشی شود، اجازه ندهیم، که بنام مسایل بسیار مزخرف و پیش پا افتاده که ارزش بازگو کردن هم ندارد؛ تواز کدام قریه هستی، من از کدام قریه هستم، تواز کدام ولایت هستی، من از کدام ولایت آمدم، ما را دسته دسته بسازند. ما زمانی میتوانیم که به فردای بهتر چشم داشته باشیم که متحدو یکپارچه در پای یک آرمان مشترک بایستیم. این انتظاری است که پیشاهنگان شهید تان از شما دارند و این انتظار خانواده های معظم شهدا بیست که درین روزها هر روز در گلزار آن (صحیح شنیده نشد) جمع میشوند، یکی نهالی میکارد ویکی آبی میدهد تا اینکه جای یاد آن همیشه جاودانه است و بر پای خانهٔ خون هائیکه آنهاجان دادند، یک ملت درسطح جهان ایستاد است!

در پناه حق باشید، آرزوی سرافرازی، و آرزوی یهودی و آرزوی موفقیّت برای فرد فرد شما خواهان و برادران آزاده داریم. انشاءالله، همه در کنارهم بایستید و چشم به فردای آزاد، افغانستان آزاد، افغانستان مرفه و افغانستان بخوردار از ارزش‌های والای انسانی مانند عدالت، برابری ونوع خواهی باشیم. در پناه خدا با عزت و سرفراز باشید. والسلام علیکم و رحمه الله و بر کاته.

در حوالی ۱۰:۱۰ شب با دعای الهم افتح لنا بالخیر واتمم لنا بالخیر محترم کاظم رصائی ختم برنامه را اعلان کردند.

وطنداران گراقتدروبی نهایت عزیز: اینست قصهٔ راستین و دلخراش هموطنان افغانستانی ماوشما که در پنجهٔ یعدالتی وتبعیض و ستم و پیدادگری وهراس و وحشت درگیریم. طالبان که داد مسلمانی میزدند امروزیبادوست گرفتن کمونست های اینیست، که خلاف تعلیمات قرآنیست، چه‌ره حقیقی نامسلمانی خود را به مردم افغانستان و جهانیان بر ملا ساختند. متأسفانه، جمعیتی ها مردم خود را فراموش نموده در جنگ‌های داخلی خود کله ونگ اند. هزاره های افغانستانی ما خوشبختند که مرد مبارز و با شهامت (احمد بهزاد) وجنبش روشنائی دارند. من با این لهجه سخنرانی صادقانه، صمیمانه، مدبرانه و شفاف ازهیچک افغانستانی های که بصورت رسمی وبایغیررسمی از امریکا دیدار کرده اند، بجز از مرالله صالح، نشنیده‌ام. کاش آقای ربانی وزریمور خارجهٔ افغانستان که در واشنگتن بود اعلان میکرد که با یکمعداد افغانستانی های علاقمند کشور از نزدیک دیدن میکند. پشتو نحوه ها اشرف غنی و کرزی و داره و دستهٔ شان که وطن ما را تباه کرده اند، دارند. سیاه واقلیتهای امریکاهلری کلپشتن دارند، حتی روسها ویلادیمیر کارامورزا دارند که از امریکا برای مبارزات انتخاباتی آزاد در روسیه به مبارزه میپردازد، دارند. واما تاجیک های افغانستانی که هیچ لیدر شب ندارند وهریک منفردانه صدا بلند میکنند و مینویسند، جائی را نمیکرد زیرا «کس گوش نمیکند!»، وازهمه مهتر چشم امید ما براه جوانان ما است که بیدارند ومبارزانند و با شهامت اند وافغانستان را دوست دارند و نمیکگذارند در تلک دیسهٔ دشمنان دینی و دنیائی شان پایبند شده فرب داد شوند. جوانان عزیز انشاءالله موفقیّت از شماست !/

بررسی تهاجم پنتونیسیم ... (دنباله از صفحهٔ پنجم)

شعر زبان فارسی فقط بدایع و صنایع و استعاره و تشبیه و قریب و بعید و عروض و وزن وردیف و قافیه نیست، که تمام حدود و ثغورش را به خال و خط ماهرویان و سمین تنان محدود و منحصر بش بدانیم! شعر زبان فارسی تنها در سپهر حماسه و غزل و قصیده خلاصه نمی‌شود ، بلکه تاریخ فلسفه و کلام و ادب و اخلاق و هنر است! متونیش نردبان آسمان است که انسان رابه سوی سپهرهای ناشناخته رهنمون میشود واز بندتجحر و تعصب منفی و جهل وخرافات آزادمی‌سازد و شاهنامه‌اش خرد نامه‌ی انسانیت است که خواننده اش را از حصر و زندان و قید و بند تفکر جاهلانه می‌رهاند.

زبان فارسی؛ یعنی زبان این سینا و بیرونی و خوارزمی و خیام و حافظ و سعدی و رودکی و[زبان فر و فرهنگ و علم و فلسفه ل[متون ادب و فرهنگ زبان فارسی درب عرفان و دایرة المعارف انسانیت است که اوج معرفت انسان را به نمایش میگذارد و از سنای غزنوی و عطار و خواجه عبدالله انصاری تا خرقانی و بسطامی و مولوی، عصاره فضائل ثمره تفکر اولاد بشر را به نمایش می گذارد. باید بدانیم که زبان فارسی زبان ملی و علمی بیش از یکصد قوم و خرده هويت تمام این سرزمین های پهنآور از کرد و بلوچ و ازبیک و ترک زبان، افغان (پشتون)، شیرازی و اصفهانی و سمرقندی و بخارایی و تاجیک و بدخشانی و پنجابی (لاهوری) و هندی (دهلی) جینی (کاشغر) می‌باشد و تمام این اقوام در غنایندی و فربه شدن این زبان تمدن و هويت ما، نقشی بسزایی داشته اند.

تمام امپراطوری‌های خاندانی از سامانیان و غزنویان و خوارزمشاییان و سلجوقیان، تیموریان و غوریان، طاهریان، بابر یان[تا آخرین فرمانروای خراسان احدثاشه درانی، همگی قدر و عزت و عظمت این زبان را می دانسته اند و به آن خدمت کرده اند. لهنذا زبان فارسی همانطوریکه یکی از عناصر اصلی هويت، نماد تمدن و عمود خیمهٔ تمام افتخارات ماست، یک زبان منطقه یی است که متعلق به همه می باشد و وقتی ما از زبان فارسی سخن میگوئیم از میراث گراقتدر تمام شهروندان این سرزمین‌های پهناور صحبت می‌کنیم و فراموش نکنیم که هرات و بلخ و غزنین و قندهار و بدخشان و کابل خود صاحبان این زبان اند و نمی توان آنچه را متعلق به ماست، به دیگران بخشیم .

نام زبان فارسی است و دری به عنوان صفت این زبان بکار رفته است و اما امروز ما وظیفه داریم تا توطئهٔ تقسیم زبان فارسی را تحت نام‌های تاجیکی و دری و فارسی مانع شویم، زیرا زبان ما دارای یک نام و یک صفت است و تمام.

هر چه او از مال دنیا داشت داد		خطه بلخ و بخارا داشت داد
سنت والا و دیوان داشت داد		تخت سامان داشت داد!
دشمن دانش گمایش دانش سینا گرفت		
دشمن بی ستنش دیوان مولتا گرفت		
دشمن صنعت فروشش صنعت بهزاد برد		
دشمن بی خانه اش در خانه او جا گرفت		
در حد و سرحد شناسی جهان		
سرحد تاجیک زبان تاجیک است		
تا زبان دارد وطندار است او		تا زیاندار است بسیار است او
با سیاس فراوان از تمام دوستان عزیز . /		

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر= یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر= یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
2002 Mayflower Dr.
Woodbridge, VA 22192 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

کتاب برای فروش

***** یادداشت های خلیلی، حاوی خاطرات استادخلیل الله خلیلی، شرح رویدادهای سیاسی واجتماعی افغانستان درنیم قرن اخیر. ۲۵ دالر
*****خاطرات سیاسی سیدقاسم رشتیا، شرح رخ دادهای سیاسی واجتماعی، باتأکیدبر اجراءت حکومت دورهٔ شاهی، ۲۰ دالر.

*****افغانستان، مسایل جنگ و صلح، نوشتهٔ پژوهشگران روس، ترجمهٔ عزیز آریانفر، شرح آمال روس‌هادرافغانستان، ۱۰ دالر.

***** خاطرات پریشان، نوشتهٔ داکتر عبدالحکیم طیبی، پنج دالر

***** جنگ در افغانستان، نوشتهٔ دانشمندان انستیتوت تاریخ نظامی روسیه، ترجمهٔ عزیز آریانفر، ۱۵ دالر

***** افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی، نوشتهٔ محمودقارییف، ترجمهٔ عزیز آریانفر، ۱۰ دالر.

***** تاریخ بیهقی، نوشتهٔ مؤرخ و دبیر معروف، دورهٔ غزنویان، بافارسی سچهٔ آن زمان، فقط یک نسخه موجوداست، پنجاه دالر.

***** مطالعهٔ تهمیدی در فقه حنفی وجعفری، نوشتهٔ فضل غنی مجددی، ۱۵ دالر. یک جلد موجوداست.

***** احمدشاه مسعود، شهیدراه صلح و آزادی، نوشتهٔ داکتر مجیب الرحمن رحیمی، ۲۵ دالر.

***** یک نسخه دیوان کامل ملک الشعرا محمدطاهر هاتف کابلی، ۳۰ دالر.

***** یک جلد کتاب خانواده در اسلام، نوشتهٔ فضل غنی مجددی، ۱۰ دالر.
هزینهٔ پوسته برقیمتهای بالا افزود میشود. لطفا چک تانرابه نام محمد کوشان و به آدرس بالا بفرستید.

تقاضا از خوانندگان عزیز امید

در کلکسیون هفته نامهٔ امید، از شمارهٔ اول تا این شمارهٔ ۱۰۳۱، متأسفانه شمارهٔ (۷۴۹) مفقود است. هر عزیزی که یک نسخهٔ آنرا داشته باشد، لطفاً بصورت فو تو کایی یا اصلش را به ادارهٔ امید ارسال بفرماید، با ابراز امتنان، مصارف آن تقدیم خواهد شد.

لوی امنیت ملی در جنگال «ستون پنجم» است

کله جنرال های ملبوس وزارت دفاع، مغز عملیاتی اِبرات امنیت ملی را ندارند. آن ها حضور امنیت ملی را «تداخل وطفیوی !! »می دانند.

مجموع دریافت ها شعر اند که تراژدی شفاخانه نظامی کابل، همانند دیگر وقایع پیش از آن، از داخل دولت سازماندهی شده بود؛ دولتی که خود به بخشی از ساختار باندبیتیزم و لانه نفوذی های پاکستان مبدل شده است. چه کسی نمی داند که دفاتر آلوده به کش و فکش کشف وزارت دفاع یک نام پوچ و بی بازدهی است؟

به یاد داشته باشید؛ هیچ کسی به سزای جنایت خود نخواهد رسید. شاید سوال کنید که تو از کجا می دانی؟ ما از تجارب می دانیم. همین اکنون بیش از چهارصد تروریست خون آشام که در دادگاه های رسمی به قصاص محکوم اند، مثل مهمانان معزز از سوی دولت میزبانی می شوند.

چرا چنین چیزی اتفاق می افتد؟

یک پاسخ ساده این است: ار گان امنیت ملی، (چشم نگران حیثیت ملی) را پرده انداخته و سازمان عملیاتی اش را به حاشیه رانده اند. اگر امور شفاخانه نظامی، در ۲۴ ساعت، به وسیله یک نفر (نه زیاد) از کامندان حرفه ای و با صلاحیت امنیت ملی، حتی به وسیله یکی از همان سربازان گمنامی که پیاده به دقترمی آید و پیاده به وظایف می رود؛ تحت نظارت و ترصد قرار میداشت، چنین فاجعه ای به این آسانی اتفاق نمی افتاد.

در زمان بیرک کارمل –د کتر نجیب الله، قاعده برین بود که دفتر یا نماینده گی علنی یا سری امنیت ملی در هر اداره نظامی، غیرنظامی، نهاد ها و تأسیسات تجاری و اقتصادی به عنوان چشم ناظر حضور می داشت. بعد از ۱۳۷۱ که شبکه های «قانونی »آی، اس آی در رکاب گروه های مجاهدین و همچنان به شکل کاشته شده (غیررسمی) به حریم ملی وارد شدند؛ وضع تغییر کرد.

درومان کرزی، حتی برخی از غرب آمده های خاین و لاش شده، استدلال می کردند که امنیت ملی هويت «کمونیستی »دارد و باید بیخی منحل شود! تحقیقات دولتی، بخشی از فرب پرسانه ای است. امنیت ملی، بالذات علیه شبکه های دشمن دیزاین شده است و تازمانی که از تحریم دولت و «ستون پنجم »آزاد نشود، سربال این فجایع را بایبانی نخواهد بود. بعد از روی کار آمدن د کترغنی – عبدالله سازمان امنیت ملی افغانستان که مشمول تحریم های اعلام نشده قرار گرفته است. تمام مقامات وابسته به پاکستان و ایران، مخالف دو باره آرایای امنیت ملی کشور اند.

امنیت ملی، ضربات سختی بر پاکستان وارد آورده است و اگر تحریم ها بیشتر نشوند، بی هیچ تردید، عملیات بر شفاخانه نظامی کابل، به اشکال مختلفی در شهرهای پاکستان جبران خواهد شد؛ اما چیزی که جبران نشدنی است؛ سرکوب و بی اثر سازی شبکه های است که امنیت ملی را در دفاتر شان زندانی کرده اند.(سایت هما یون)

خاطرات استادان و شاگردان

لیسہٴ عالی حبیہ

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خطرات استادان و
شاگردان لیسه عالی حبیبه همراه باعکسهای
تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هرچه زود
تر شرح حال و سرگذشت و خطرات خود را به آدرس
هفته نامه امید ویا ایمیل ذیل تا خرداد ماه دسمبر ۲۰۱۶
ارسال دارند. تلفون ۴۶۰۴-۴۳۵-۵۷۱
mkqawi471@gmail.com
2002 Mayflower Dr. Woodbridge
VA 22192 U. S. A.

Daïd Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 25, Issue No. 1031 , April 4, 2017, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
2002 Mayflower Dr. Woodbridge, VA 22192 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

کتاب (یادداشت‌های استاد خلیل الله خلیلی)
توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل
ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده
است. علاقمندان می‌توانند یک نسخه آنرا از
مرجع ذیل بدست بیاورند:

**Memoirs of Khalilullah Khalili: An
Afghan Philosopher Poet – A
Conversation with his Daughter,
Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554
pages, \$19.99) is available in paperback
in English and Persian
at www.amazon.com.**

به امید روز رستخیز ملی! (دنباله از صفحه اول)

همه چیز بر باد رفت، تاریخ، زبان، جهاد، مقاومت، همه دریای ناپاکان ریخته و استقلال و تمامیت ارضی، زبون و بنجایان و دیره دونی ها!

از خواب غفلت برخیزید که مرحلهٔ اخیر پلنهای شوم تسلیم کامل کشور
دیک است و محو کامل اقوام برادر نزدیکتر !

آیا همه چیز تمام شده است؟ آیا مردان همه خسی شده اند و نامرد شده اند؟
 شده که کشور در کام جلادان افتاده است و فرعونیان بر کلیم الله ها فرمان می
 دهند؟ خائنان و دلقکان و طغفروش، آیا فکرنمی کنند که اگر روزی پای بیگانه
 سینه مصفاى وطن برداشته شود، آیا طومار ظلم و طغفروشی و سیهکاری های
 به اندیش ترین جنایتکاران درهم نخواهد پیچید؟

آیا این هاراه فرار دارند؟ مگر تره کی وامین وبرک ونجیب به کجا فرار
رند و کدام قدرت به سروقت نافوت آنها رسید؟! آواروزی که نامۀ اعمال
م شان بدست آنها داده شود، دریشگاه خداوند(ج) چه جوابی خواهند
شت؟ گیرم که باوری به خدا نداشته اند، نزد جودان مردۀ شان چه خواهند
فت؟! آیا یک خیانت ارزش هزار خدمت آنها را ازین نخواهد برد؟ اگر به
ر زبواخواست ایمان ندارند که ندارند، تا ابد متفور صفحات تاریخ خواهند
ن.

اما در پی هر تازیکی روشنایی و بعد از شب، روزی پدیدار میشود. بالاخره از این
های تیره و تار که سراسر کشور را فرا گرفته است، رعد و برق و طوفانی برپا
خواهد شد. خس و خاشاک را در هم خواهد کوفت، برج و باره و قصر و ایوان
در هم خواهد ریخت، و در فرجام، آسمان آبی و نیلگون پدیدار خواهد گشت.
از کرگسان و لاشخوران چیزی باقی نخواهد ماند، آفتاب عدل و داد و
نابینان دیوسیرت همه محو و نابود خواهند شد، آن روز زود است که برسد، نباید
بویوس شد. خاینان و وطنفروشان، فریب خوردگان حتی فرصت آنرا نخواهند
ت که با بالهای شکسته شان بسوی مرداهای کثیف باز گردند، و بابه آغوش
دمی که به آنها پشت کرده اند، پناه برند.

تا آنوقت نباید خاموش نشست، باید فریاد عدالت را هرچه رساتر بلند کرد و مواهرا رسواتر ساخت.

تارسیدن روز پیروزی ملت ما، مرگ برهمنه خاینان و وطن فروشان فرهنگ
 نیز وساهدل ! /

تلویزیون ژوندون ... (دنباله از صفحهٔ پنجم)

مزارحکیم ناصر خسرو بلخی در بیگان بدخشان و از آرامگاه برادر حکیم ناصر
سرو در کشم بدخشان دزدید و به هندوستان برای فروش فرستاد. این کتابها
سالیان سال درین مقامات متبرکه نگهداری میشدند و برای مردم آندبار خیلی
برک بودند. افزون بر اینها، محمد گل مومند و همدستان پشتونش به اندازه
ادکسب خطی قدیمی و زیوراتی را که مردم به مزار شاه اولیا نذرانه داده بودند،
دزدید و به هندوستان برای فروش روان کردند. همین منابع میگویند که مومند
استفاده از ظلم و ستم، بیش از هزار قطعه زیورات طلایی، آثار ظرفه باستانی که
به اطلاع تفره، برج و کاشی ساخته شده بودند و قدامت تاریخی و باستانی
نشتند، غصب کرده و آنها را به هند بر تانوی برای فروش فرستاد، و امروز
شر آنها در موزیم لندن در بخش افغانستان است.

هدف ناپاک دیگر محمد گل مومند در شمال، کشتن روحیهٔ آزادمنشی و نور مردم بومی بود. این هدف جزئی از سیاست عمومی نادر غدار و هاشم بود که از خدوشاه شروع تا وزراء و همه سطوح دولتی باید آنرا تطبیق میکردند. مثلاً: مانی که مردم قطعی از تدریس مضامین بزبان پشتو در مکاتب جاشکایت کردند که برای فرزندان شان درس خواندن به پشتو مشکل است، باید دروس به زبان مادری شان باشد و برای وزیر معارف وقت عریضه کردند، بر صاحب که طبق معمول یک پشتون متعصب و قومگرا بود، با وجودیکه خارج تحصیل نموده بود، زیر عریضه نوشت: «اگر به زبان ازبکی درس خواندن میخواهید به ازبکستان بروید، اینجا افغانستان است!» این سیاست بیضرگرایی دولت آنوقت برای محمد گل مومند دست باز و خاطر آرام داده که هرچی دلش میخواهد بکند و هر ظلم و بیعدالتی که روا دارد کسی نیست که به فریاد مردم برسد و درد آنها را دوا نماید.

محمد گل مومند نه تنها به مردم شمال کشور اجازه نمیداد که به زبان مادری و دتکلم نمایند یا بنویسند و بیاموزند، بلکه آنها را به اشکال مختلف شکنجه میداد تا روحیه آزادمنشی، عدالتخواهی، حق خواهی، شکوه و شکایت ردن در آنها محو گردد. مثلاً اگر کسی کوچکترین خلاف رفتاری و بی اعتی در برابر اوامر حکومتی که همه همراه ناظم و ستم بود، میکرد، آن شخص را به شکل فجیع در محضر عام میکشید، بدنش را چهارپاره میکرد و پاره‌پاره آنرا در یک یک دروازه آن شهر و محل آویزان مینمود که برای زهوا و ماهادر آنجای ماند. او این کار را بطاری میکرد تا در میان مردم خوف و ترس تولید کند و دیگران جرأت بلند کردن آواز و حق خواهی را از دست نهند.

محمد گل مومند ریش سفیدان و بزرگان ازبک، ترکمن و تاجیک را به پناهانه که چرا بالایی یک خر دو نفر سوار هستند، آنان را بالای خر خود شان تخته به تخته بسته و روی شان را زغال سیاه مینمود و در بازارها به نمایش می‌گذاشت، رای دیگران خوف و رعب تولید نماید. شلاق زدن ها، دست و پا بستن ها، زنده یختن ها، به کار های شاقه و اجباری گماشتن ها، قیچ کردن آستین چین

ودامن گویچه ها ازامور روزانه زندگی بود.

هنگامیکه محمد گل مومند وزیر داخلهٔ نادر غدار بود، هروی این موجودات جهنمی برای شادروان عبدالرحمن لودین توطئه چیدند و آن مردم بزرگ تاریخ کشور را که شاعر، نویسندهٔ توانا و مفسر قرآن کریم بود، به قتل رساندند. مومند جنازهٔ این مرد مبارز و خدا دوست را بالای خرچیه بست، روی آن مبارک را با زغال سیاه کرد و به چهار گوشهٔ کابل به نمایش گذاشت که مردم کابل از دیدن این صحنهٔ دلخراش اشک میریختند و به محمد گل مومند و نادر غدار نفرت و نفرتی می فرستادند، که بطوریک انسان با عظمت کشورشان را به ناحق کشته و حتی به جنازه اش بی حرمتی کردند. این جنایت هم مخالف عنعنهٔ مردم و هم مخالف تعالیم قرآن و پیامبر بود.

محمد گل مومند در زمان حکمرانی اش تعداد کثیر پشتونهارا از قبایل سرحدی و به اندازه کم از نواحی دیگر کشور در ولایات شمال جابجا ساخت و زمین و جایاد مردم بومی را به آنها داد و صلاحیت هم داد تا هر ظلم و سستی که بر مردم بومی کرده می‌توانند از آنانند! این پشtonهای ناقل (که ناقل امراض مدیسه برتری جویی و سرزوری و بلد کشیها هم بودند)، که مال و جایاد مردم را غصب کرده بودند، نه تنها از خداوند (ج) ترسیدند که از خوردن مال و جایاد مردم آن مرز و بوم که برای شان به اساس آیات قرآنی حرام بود، خودداری نمایند بلکه آنچه از ظلم و ستم می توانستند در حق مردم میکردند، مثلاً اگر این پشtonهای ناقل ظالم، به کاری در زمین یا خانه ضرورت میداشتند، از یک هاوتر گمن های راهرو را توقف داده و به کار کردن شان مجبور میساختند و تا غروب آفتاب بالای آنها چون حیوانات کار میکردند و شامگاه آنها را رهامی نمودند، و حتی اکثر آنها در ختم کار سیلی زده و لت و کوب هم می نمودند که کار درست نکرده اید! تر گمن و از یک را در سر راه و سربازار تو هین و هتک حرمت میکردند و حتی بدون کدام گناهی لت و کوب مینمودند، ریش سفیدان آنها را خر صدامیکردند. در واقع هر یک از این پشtonهای ناقل بی تمیز خود حکومت بود و خود محمد گل مومند دولت، از اعمال شان پشتیبانی میکرد. در حقیقت این پشtonهای ناقل خدائاتر س کار محمد گل مومند را در سر کوبی و کشتن روح از آدمی بود و آن سرزمین، آسان ساخته بودند و هر پشton ناقل یک محمد روح از مومند بود و او شریک هر جناحی که مومند مینمود. در میان قبیله که این پشtonهای ناقل جابجا شده بودند، اگر شخصی از یک یا تر گمن عبور میکرد، او را توقف داده مال و هستی شان را میگرفتند و خودشان را به زور به قبیله کردن، بیل زدن زمین و زهر کاری دیگری که ضرورت داشتند، می گماشتند و شامگاه آنها را رهامی کردند.

درواقع آنها مردم بومی واصل آن مناطق را چون برده و غلام و حتی کمتر از آن تلقی مینمودند، مثلاً در میمنه منطقه بود که مومند در آنجا تعداد بیشمار پشتون ناقل را اسکان داد و نام اصلی آن محل را تغییر داده و آن را بنام پشتونکوت یاد میکردند. پشتونهای ناقل این منطقه به اندازه ظالم و خداناترس بودند که مردم محل از ترس اینکه اذیت و آزار شوند و هتک حرمت نشوند، میکوشیدند از آن منطقه عبور نکنند.

وقتی اعمال ومظالم آن پشتونهای ناقل را در برابر مردم بومی مطالعه می نمایم دیده میشود که عین مظالم واعمالی بوده که فرعونیان بر پیروان موسی (ع) و مشرکین مکه به سر کردگی ابوسفیان در برابر پیروان محمد (ص) انجام میدادند و قرآن کریم چنین مردم را مفسدین فی الارض یاد کرد و اهل جهنم شمرده است. در اینجا ضرورت می افتد که از قضیه که در زمان حکمرانی مومند در میمنه واقع شده بود، یاد آور شویم که نمونه اذظلم و یبعдалتی این خون آشام، در برابر هبوطان ازبک و ترکمن و هتک حرمت آن مردم بآدانش پاکدل و جوانمرد میباشد. زمانیکه مومند در اوج قدرت و متبحریت حاکم ظالم، مطلق العنان و خداتر از در قطغن بود، جسد یک پشتون ناقل در حوالی شهر اندخوی پیدایش، محمد گل مومند امر کرده که مردان اعم از جوانان و ریش سفیدان و کهنسالان ازبک و ترکمن محل را زده زده از خانه هایشان و از سربازان و کوچ جمع و به حکومتداری بیاورند. عساکر مومند که اکثر شان پشتون بودند، مردم رالت و کوب کنان آوردند و دست و پای شان را به ریمان بستند، چوبهای تر آوردند، لت و کوب و چوبکاری شروع شد. این ازبکها و ترکمنهای بیچاره و بیگانه را به اندازه چوبکاری کردند که از بدن شان خون فوران میکرد و بیحال میشدند. بر آنها آب ریخته و وقتی بحال می آمدند چوبکاری باز آغاز میشد، و برای چندین شبانه روز درین حالت بودند و فغان و ناله و زاری آنها را دورها شنیده میشد و زنها و اطفال بطاثر این بیگانهان در خانه های خود اشک می ریختند. مومند بپایانی این انشاهای بیگانه را چوب میزد که قاتل آن پشتون را نشان دهند. مردم ازبک و ترکمن خیلی صادق اند من و پدر مرحومم با ایشان دوستی ها و خویشاوندیها داریم و خوب میشناسیم که ایشان هرگز دروغ نمی گویند و آنچه راست است همان را میگویند و به اصطلاح دل و زبان شان یکست.

در یکی ازین روزها که این بیکتاها ز زیر شلاق‌کاری، لت و کوب و شکنجه بودند و فغان و فریاد و ناله و زجهٔ شان در فضا پیچیده بود، چند اسپ سواری از دور نمایان شدند که بطرف حکومتاری می آمدند، وقتی رسیدند، چون همهٔ شان پشتون بودند، حاضر باشا فوراً به گل محمدموند احوال دادند، موندبه چابکی آنها را نزد خود خواست و نوازش کرد. بعد از جواری به خبری گفتن مختصر، آنها گفتند ما آمده ایم که به شما احوال بدهیم که همین شخصی که جسدش پیدا شده، برادرش اورا کشته، چون اوبازن برادرش رابطهٔ نامشروع داشت و ویرادرش اورا بازن خود در حال انجام کار نامشروع گیر کرد و او رادرهناجاست و جسدش رادور انداخت که شما پیدا کردید. او خودش رابه آرش سفیدان قبیله تسلیم کرده راتطبق پشتونوالی باو رفتار کنیم. قاتل به ما پناه آورده و ما اورا به حکومت تسلیم نمی کنیم.

محمد گل مومند با شنیدن این خبر به عساکر امر کرده که ریسمانها را از دست وای از بکاو تر کنه‌ها باز نمایند و لت و کوب را توقف دهند، و امر کرده اشخاص جوان را راه‌انمایند و ریش سفیدان و کنهسالان را نگهدارند، و اگر احتمالاً ریش سفید بگر

اگر

ازبک و ترکمن در کوچه و بازار دیدند بدخل حکومتی آورده شود. همهٔ این ریش سفیدان که چندین روز و شب لت و کوب و چوبکاری شده بودند، حیرت زده شدند و نمی دانستند که چه چیز قرار است، چرا مومند لت و کوب آنها را توقف داده، پس چرا آنها را نگه داشته اند؟ بعضی می اندیشیدند که ممکن است آنها را به کشتارگاه ببرد، همه در تشویش و نگرانی بودند و از دردت و کوب ویش و وی میگردیدند و به آهستگی می نالیدند که محمد گل مومند نزدشان آمد، عساکر را امر کرد که همگی باید به پا ایستاد شوند. ریش سفیدان به مشکل ایستادند و بعضی شان نسبت کھولت توان ایستادن را نداشتند. محمد گل مومند از جایش برخاست و به سوی آنها که پهلوی یکدیگر صف بسته بودند حرکت کرد و بدون پرسش و سؤال، هر کدام شان را یکایک سیلی زد و بعد بجای خود نشست. و از آن ریش سفیدان یکگاه که بعضی اشک در چشم داشتند و سؤال کردند که میباید چرا لت و کوب را توقف دادم و چرا ایسمانها را از دست و پای تان باز کردم؟ آنان گفتند تخیر صاحب دایم، محمد گل مومند خونسر دانه گفت بخاطر اینکه قاتل پیدا شد!

باز پرسیدمیدانید چرا هر کدام شما را سبلی زدم؟ جمعیت که بعضی خاموش میماندند و بعضی با خنده میخندیدند، من هم خندیدم. گفتم: «چیزی نگفتند اما بعضی شان گفتند بخیر صاحب مانای داریم، تو اختیار دار هستی، هر چه میخواهی همان کرده میتوانی، اگر جزا بدهی، میتوانی و اگر ببخی میتوانی». موند گفت بخاطر این سیلها راز دم که چرا اینقدر بیخبر هستید که در منطقه شما کسی کشته میشود و شما نمیدانید که کی اورا کشت. در آینده اگر این حادثه تکرار شد، من میدانم باشما چه کنم، حالا آزاد هستید.

این داستان حقیقی والم انگیز را که دانشمند عزیز ومبارز جناب توردی قل میمنگی از زبان پدر بزرگوارش در نوشته های خود آورده است، مرا به دو چیز، یکی سیرت پیامبر گرام (ص) ودیگر حدیث قدسی که تفسیر آن است ملتفت ساخت. و آن اینکه پیامبر (ص) روزی با تعدادی از صحابه کرام (رض) در راهی در حرکت بودند، شخصی در پهلوی شان راه می رفت، پیامبر (ص) دفعاتاً رفتار خود را آهسته کرد تا آن مرد جلوشود که رسم احترام بود. صحابه گرامی از پیامبر (ص) پرسیدند که چرا قدمهای مبارک تا آنرا به احترام آن مرد آهسته کردید که او جلو همه شود. آخر او را میشناسیم که یک مرد یهود است. حضرتش (ص) فرمود مگر نمی بیند که موهای ریش سفید است؟ وحديث تبار قدسی است: آنگاهیکه یک ریش سفید دست های خود را برای دعا به ترقه خداوند بالا ببرد (ج) بلند میکند، خداوند مهرش را و قادر مطلق است، به فرشتگان میگوید برید هر چه حاجت و خواهش این مرد ریش سفید دارد، و آورده سازد، که من در دعا و آزاری و آزارش سفید او خجالت می کشم.

امام محمد گل مومند خدا نا شناس، صدها ریش سفید خدا جوئی و مسلمان از یک و تر کمن را سیلی کاری کرد که خدای متعال او را به جزای اعمال سیاهش برساند، و دیدیم که خداوند متعال این انسان جهنمی را در اخر عمرش خوار و ذلیل و تنها و بیکیس ساخت، و وعدهٔ خداوند (ج) حق است و ظالم را به جزایش میرساند. بلاشک. / (دنباله دارد)

جَنجَال غرس نہال توسط طالبان

«ملاهیبت‌الله، و رهبر فعلی طالبان از نیروهای تحت امرش خواست تا در بهار پیش‌رو نهال‌های مشرو غیرمشر غرس کنند. این دستور مبهم تا هنوز تلفات زیاد جانی و مالی را در صفوف طالبان کرام به بار آورده است. فرماندهان طالبان که تفسیر‌های متفاوتی از این فرمان دارند، از ملاهیبت‌الله خواسته‌اند تا یک دستور العمل واضح و روشن را برای نیروها بفرستند و آنها را از سرگردانی نجات دهند. یکن از فرماندهان طالب در حالیکه یک پاکت واسلین را در دست خود گرفته بود به خبرنگار روترز گفت: «تمام فرامین ملاصاحب برای ما قابل اجرا می‌باشد. سه روز پیش که این فرمان صادر شد، من چنددفعه به خیرمشر غرس کردم، ولی همین طلایچه زیادگرایان می‌کند. نمی‌فهمم در کدام مدرسه درس خوانده‌ام، اما قدری غیرت است. ما خودم که در مدرسه چمن در پاکستان شاگرد بودم، استاد ما هرچه غارت غرس میکرد ماخند می‌کردم. ما از ملاصاحب تشکر می‌کنیم که برایما به صورت رسمی اجازه داد تا غرس کنیم. ولی اگر در یک مکتوب جداگانه جزئیات غرس را ذکر کند، بسیار خوب کار می‌شود.»

بکفر از جنگ جوان طالب که چادر سیاه را به دور خود پیچیده بود و به مشگل راه می‌رفت، چنین اظهار نظر کرد: «فرمان امیر المومنین خیلی گنگ است. قومندان ما میگوید که منظور ملا صاحب هبیت‌الله از نهال غرس کردن، انجام دادن همان نوع حمله است که اسدالله خال را زخمی کرد. قومندان صاحب دیشب یک نهال کلان را در من غرس کرده و از من خواسته آنرا به قومندانی امیه بیرم. از برای خدا. نهال گفته، درخت صدساله ریشه‌دار که نگفته. اگر ملا صاحب یک دستور العمل روشن در رابطه به نوعیت و سبب نهال برای قومندانها فرستد، کار یک نسل از طلبای کرام خراب است. تو یک بار سر خود را زیر چادر کن ببین، نهال همینطور است؟» یک گروه شرفی طالبان که در ساحه چادر انجیر در ولایت هلمند در سایه یک دیوار خاکی نشسته بودند نیز از مبهم بودن این فرمان شکایت داشتند. فرمانده این گروه گفت: «ملا صاحب اصلاً ساحه غرس را مشخص نکرده. هر کس هر جا دلش شد غرس می‌کند. تدابیر امنیتی هم گرفته نشده. ما در روز اول یک نهال را در جای یک محکب غرس کردیم، خبرنگارها تهمت زدند، گفتند ما محکب را تخریب کرده‌ایم. اگر نه ما فقط دو صنف را چه کردیم که جای یک نهال خالی شود. روز دوم یک نهال را در جای یک پایه برق نصب کردیم، نیروهای اردوی ملی حمله کردند، نزدیک بود همه ما شهید شویم. باز خبرنگارها گفتند که ما برق را قطع کرده‌ایم و جاسوس پاکستان هستیم. امروز بر دیم سر سرک نصب کردیم که چیزی چیه نشود، مردم شکایت کردند که ما راه را بسته‌ایم. حیران هستیم که کجا غرس کنیم.» طالبانی نیز هستند که از کلمه غرس به نتیجه متفاوتی رسیده‌اند. بکفره طالب که در ولایت کنر زیست داشت، فرمود: «ما از سابق غرس می‌می کردیم. روزانه بیست-سی دانه از این نهالهای شصت ساله را غرس می‌کردیم و توسط موترها به پاکستان می‌فرستادیم. خواز زمانیکه ملا صاحب فرمان رسمی صادر کرده، پاکستان اجازه نمیدهد مو ترهای ما وارد خاکش. چند روز می‌شود که مرزها بسته است. اگر غرس شده‌های قبلی فروخته نشود، ما نمی‌توانیم نهالهای جدید غرس کنیم.» (دنباله در ص ۳)